





**TO THE READER**

**K I N D L Y** use this book very carefully. If the book is disfigured or marked or written on while in your possession the book will have to be replaced by a new copy or paid for. In case the book be a volume of set of which single volumes are not available the price of the whole set will be realized

**SRI PRATAP COLLEGE**  
**SRINAGAR.**

**LIBRARY**

Class No. 891.441

Book No. H25K

Acc. No. 16061









وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ

أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ

16061

891.441

H 205 K

# خلافت

جلد اول

جسمیں حضور سالتاب کے بعد ان کے خلیفہ اول حضرت ابوبکر صدیق کے  
کارنامے اور سوانح حیات درج ہیں۔

جسکو

پیر غلام محمد صاحب حنفی سوپوری مرحوم سے تیار کروا کر

غلام محمد نور محمد تاجران کتب ہاراج گنج

سریگٹ شیر نے سال ۱۳۷۳ھ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خلافت نامہ حصہ اول

خدا یا خداوند عالم تره چو ک  
فلت آی ثی ش گل کن و کان  
رتن هنر تره مجلس کرت ارجمند  
کرت پیده ژی آسمان سبز رنگ  
ملک پیده از نور کر تھک تمام  
ژہ کن شو بہ حمد ثنا بے شمار  
جہانن ہندی ژی جہاندار چو ک  
پتر پمپن ہند ژہ چو ک و شکیر  
یم از در گہت سر گرائی کرن  
چہ ہم پادشاهان گرد نفر از  
زمین فرش کرتن بر آب و ان  
بحر و شیراز و خوش و طیب  
بسبزی ژہ سر سبز کرتن زمین  
عجب باغ گلزار ہست او تن  
متن لغمزن زاہ ائینہ شمار  
ز لرزہ زمین آہیل تر سٹوہ

خلافت ده خاک دم شه چو ک  
گلن رنگ بخت شه گوهر بکان  
زانا جعلت خلیفه علی  
نہوت لعل تابنده درخارہ سنگ  
بخت تہک ہ فلکن اندر نظام  
بہ کن کرختہ کوین شری آشکار  
مکان بمرن ہند مکان در چو ک  
خطا کارنی ہند زہ تو بہ پذیر  
تباہ تم بین زندگانی کرن  
نہوت سرچہ ہم بر درت با نیاز  
بحکمت زہ ای حاکم دوہبان  
زمین نازہ کرتہن انواع نور  
برین صنعت حکمت آفرین  
مدر آبناگن وان تھاوہس  
ز فرش زمین می کرت آشکار  
بدامن تہو تہرہ ہن میچ کوہ

لا بهمن نه تو زمین قرار  
 به تاو تری نه بدید بهار  
 بخت که اندر روی کان زر  
 کد ت که کینه اندر دل و گهر  
 کل کل رنگارنگ نه فکر و تنک  
 رنگ میز مروت تاو تنک  
 زبان کینه او تاو تنک  
 زه کن ات ده جمدید پر و

متن اسمان اندک بشمار  
 ملک پدید کنه کن وین کجا  
 تقدیر از پدید آید است همان  
 عشق کیمی و لوح است پیام  
 مطلق تعلقات از خود بیگام  
 حکمت از آن صد شری  
 آینه که در آینه است  
 شاد و بخت شری

کجاست و چه کار  
 که از هر چه هستی  
 شاد و بختی  
 عجزت نمایی  
 به کف و کمر  
 زنت نهایی  
 بیایم  
 به دستان  
 و این نهایی و پایانی



باندازه در چشم خانه نبوت  
نیمی ریطمی ضابطه نبوت  
عطار شریکت فطرت و عین  
دل جهان باین بیان و عین  
سیرت بندگی و گداز دل  
پرده زده پیکر اندیشه جان  
چو نیکی دگر و حیات آگاه  
آینه کمال و نورانی

دوہیں نورِ بختِ تہ از آفتاب  
چہ زخوانِ یغمائی تو لقمہ خوار  
کران یا دجانی کی حمد و ثنا  
بڈہ ناوہ چانک پہوئی بی نشان  
چہ تبیجِ خوانِ چانِ حق و شہر  
چہو کیاہ بڈ خدا صانع ذوالجلال  
ز وہ کیا پہو طاق تانہ در بیان  
چہو کیاہ قادرِ صانع بی نذیر  
اکہ قطرہ نش لو کوئی تابدار  
گٹہ اند و پیدا کران گاشم گاہ  
بیہ قطرہ نشہ شکلہ مکہ خوب نر  
کڈان گاہ خلیلاہ ز تنخانہ چھو  
غمہ منزہ دوان گہ شادی پہوم  
کھی شادہ اند و کڈان غم نر  
سپہن شناس خداوند سی  
ز کوہر کران پایہ پرتا پدار

[illegible][illegible]



بودی که در این دنیا زنده باشی و در آن دنیا زنده باشی  
 در این دنیا زنده باشی و در آن دنیا زنده باشی  
 در این دنیا زنده باشی و در آن دنیا زنده باشی  
 در این دنیا زنده باشی و در آن دنیا زنده باشی

نمی تاج اکرام دت دل سر  
 بهتر در او سوی خط عفو گناه  
 مدی نش کدر حال حیران کس  
 گیس نال تام لغتها یا نشی  
 بتلج خلافت سرافراز کر  
 کرت گو که از تیغ غالب خدا  
 ان دشمن کینه خواه در کند  
 تمام رسد تنه قوت بجان  
 بدین محمد کرن رهبری  
 به بیت گی خوش دل شاد مند  
 لب از ظلمت کفر و بدعت فراغ  
 این کاش آرم سبزه بندی  
 ز نابودی یکدم نمودار گو  
 لیک قیامت عبور و مرور  
 تهنون پردگی هند شمس اعتبار  
 خدا لوز طلمت نه بن زوکل مدر

یم اک در شش سرین تهنون پهنر  
 ندمت ستمن تراویس در پناه  
 خودی پس همه بشکسته ویران کس  
 خودی پید گیه یا م شیطا نشی  
 خدین بن طاطه منما ز کبر  
 کله دشمنان هند تن و دل جدا  
 تهنون طاطه پشی دوی سر بلند  
 تهنون منتهای بد علاوه ازان  
 زین لطف بخشش اسبه برتری  
 اسبه خونه همی تر نعمت پسند  
 ز خوشبویش گو معطر دماغ  
 یوی دین سراج دین بندی  
 جهان از عدم پله پدیدار گو  
 رخ روز و زلف شبنم تو ظهور  
 کرن دوه مرقج پی کا و بار  
 بکه کس ته زانت خدا این به کر

همیشه چه بانی سو قایم بدات  
 چه زیاده زادت و صفا در لغات  
 صفات سندی زاه بنی در کار  
 زبان از بیان همیشه هرگز قرار  
 که دیم صفت سندی در بیان

چه موصوفان اشک علاوه  
 چه بیک صفت شایسته انبیاء  
 چه بیک صفت شایسته انبیاء  
 چه بیک صفت شایسته انبیاء

در این دنیا زنده باشی و در آن دنیا زنده باشی  
 در این دنیا زنده باشی و در آن دنیا زنده باشی  
 در این دنیا زنده باشی و در آن دنیا زنده باشی  
 در این دنیا زنده باشی و در آن دنیا زنده باشی

در این دنیا زنده باشی و در آن دنیا زنده باشی  
 در این دنیا زنده باشی و در آن دنیا زنده باشی  
 در این دنیا زنده باشی و در آن دنیا زنده باشی  
 در این دنیا زنده باشی و در آن دنیا زنده باشی



[illegible]



فراوان گشته کرد آن آیه به نظر  
اگر تا قیامت می رسد و صبح و  
شب روز و وقت و هر روز  
و صف حضرت محمد رسول  
کردن صف حضرت رسول  
توکلت بر این آیه که  
ما که این و آن را بین میان  
نیت گشت و صف و نیت  
صفت زانیه نیت گشت  
فقط شکر و کینه گشت

محمد علیه الصلوٰۃ و السلام  
امام رسول شافع المذنبین  
عطا کرد خدا این تسبیح عقل کل  
چو شایسته اش کیو چو عالی صفات  
تند انصحنی روی از آفتاب  
تند لوله شمع نبوت بدم  
کل آدم از لوز ختم المرسل  
و ندس چشمه نت و انصحنی روی  
دفع ظلمت کفر بکیم کمر ن  
زانا تخت اسپن فتحیاب  
ز هیم شویان بسرتاج چو س  
تند شوقه در رقص هر آسمان

ملک حین و صفی است و ملک  
تک کت و صفی است و ملک  
صفت زانیه است و صفی است و ملک  
فقط نه و صفی است و ملک  
عزایان شاه و صفی است و ملک  
رسول خدا و صفی است و ملک  
جنتی شاه و صفی است و ملک  
لطیف و صفی است و ملک  
کرم و صفی است و ملک  
سور و صفی است و ملک  
سور و صفی است و ملک



بیا به این که در این عالم  
چو پند و اندرز می آید  
از کس که در این عالم  
چو پند و اندرز می آید

کرمشانه زلف  
نیچ شانه از باد صبا  
میست اسویت ناز با دهن  
پیش لبان بهمان آینه  
گلشن عشق پرده ایست و آنه  
کرانشین گشت پیرایه  
کران او جوو نامم  
کران سه بیله بخام  
بخت غنچه سوس  
ملکان دربه، وانیه یونجه  
شب بستانج ان انا نه لونه  
گوشته

۱۸

۷  
 مهران غازه زلفن کران تار  
 مکتب از بیای شش کمر  
 بیت نشان از سر اندر کمر  
 کران اس صواب چون ست  
 بگوئی است حق اندر نشان  
 سه همان دانت پیم ناکر  
 اب که کوه یسیر از لاکر  
 ان شش کمری دست در توان  
 بی دایم اس

چون تھا دل ہمیشہ لعش و طرب  
 بہ تصدیق ہرگز نہ تراویں خلل  
 ز ہر رزاهِ مہِ اینِ ہر کار و بار  
 دما ز شرح معراجِ فلیاہ گلُس  
 تہ کر پور و نس اندر زاہ درہ  
 کرن زیر کی زیادہ چھمنہ مجال  
 نموناہ ز ہزار دانہ آنہ  
 ز معراج ستر تاج عالی نشان  
 ز سہو و خطایم تہ کر در گذر

غلام محمد تس یسین لقت  
خشت شزه توفیق علم و عمل  
ہر عمرہ اندر کرسے شمار  
وَن زین العظیم پوز خوش دل  
بناہ شرح معراج حضرت کرہ  
کمٹ چھوس کم وزیادہ دیر یہ مال  
کم وزیادہ معراج حضرت ونہ  
یکم نہوتہ نہوتہ لو آنہ در بیان  
خدایا بیاں شاہ عالی گھر

دبیان معراج حضرت آنحضرت<sup>۲</sup>

بظلمات ن شعله و ن لال کوس  
 ز ماه و خور از قاف تا قاف آس  
 چه بینائی می دهند تهوتت اندر  
 پی روشنائی چشمان خود  
 سیاهی نذر وصف تن اثر آسو

شبها که شود خورشید اوس  
سیاه می شود راز نهضت اوس  
سیاه می شود تیوت هرگز اثر  
چشمش چو شمشیر اندر سیاه می شود  
چو نه کاشتن بخت راز اوس

[illegible]



دو چاره گشته که در دو باره به هم  
 زنده در میان و زنده در میان  
 زنده در میان و زنده در میان  
 زنده در میان و زنده در میان

در این میان و در این میان  
 در این میان و در این میان  
 در این میان و در این میان  
 در این میان و در این میان

تن نازنین گو چو گلبرگ تر  
 دوشی چیده ز کسینش بخواب  
 و لکین بدلت از بهار اس  
 بهنگه ته منگه پیوست جبرئیل  
 تا هسته بیدار واره کردن  
 کردن عرض ایشاه دنیا و دین  
 به بوزت سین خوش و عالیجناب  
 بر اس که هست تیر تراون قدم  
 مسجد به الوان مقتدا  
 نماز کرده آدابیکبارگی  
 ز افضی و دین هیر تا آسمان  
 امی هیره که بر راق بر ااق  
 ز باد صبا تیر تر گو پکت  
 بگوش مبارک تس هر جا صدا  
 سنن آسمان کرت سیر گو  
 چو بلبل ز گلشن بگلشن سوفیور

به بستر تهوت بر زمین اس سر  
 چو نرگس بغچه منت به زن گلاب  
 کمران میل به ملت دوشی بار اس  
 بهن خاں پیغام رت الجلیل  
 بخلق حسن تس مداره کردن  
 دوان ناد چپوی پانه جان فرین  
 نیر در او از حجره چون آفتاب  
 ز اقصی به طجا پیوست یک سلم  
 سین مرسلن ساری پیشوا  
 سوی لامکان تهو گندت بارگی  
 و چیت خوش سین مالک لامکان  
 دوه از بی قطع سبع طباق  
 نه مشت غرق گونه پیو گونه تهن  
 سین اسلام ای سول خدا  
 ته کر گونه ذراه اک کرت تیر گو  
 دهن جایجا آسمان ظهور

در این میان و در این میان  
 در این میان و در این میان  
 در این میان و در این میان  
 در این میان و در این میان

در این میان و در این میان  
 در این میان و در این میان  
 در این میان و در این میان  
 در این میان و در این میان



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
الذي كنا لنهتدي لہ  
لو اننا علمنا ما كان  
في هذا من العز والكرام



کمران در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است  
 کمران در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است  
 کمران در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است

کمران در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است  
 کمران در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است  
 کمران در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است

بنور هدایت همه صلوات  
 سری خواص گمان شہ انبیاء  
 سری بهتر و بهتر و بهتر تر اند  
 سری سروران غمخوار دین  
 چہ فی تاج و بی تخت شاهی کمران  
 سران تا جدارن چہ تاج سر  
 فقیرانہ رشت بگوشہ حرم  
 چہ اندر دمان بستہ تھاوت زبان  
 بحق محکمیت خودی دانه نہ  
 کڈت سرہیہ انجیب قرب خدا  
 خداین یہ کہ پیدہ روز ازل  
 چہ سستی لبنت تم بہیدار حق  
 چہ تشنہ جگر تم طلب آب  
 کمر بستہ بی در عرب بہر دین  
 رسول خدا سرور دو جہان  
 اوی کن صحابن خداین ہزار

گمت غرق در بحر فضل و کمال  
 سری سروران صف اولیاء  
 سری سرور و رہبر و اطہر اند  
 سری اختران سپہر یقین  
 حکومت نہ مہ تاباہی کمران  
 سران شہریان ہندی تاج خور  
 امیرانہ پاٹن بملک کرم  
 بدل نغمہ سازی اندر نو جوان  
 بدی گنود در خود مدی انہ نہ  
 ولت کر چہ کہ رزراہ خدا  
 تہ چوک سرسری بدل نظر  
 چہ کمر غیر واقف زہرار حق  
 زسانی چہ سیر بست شراب  
 مگر لوزہ گرزہ تا ترک چہین  
 شہنشاہ شامان پیغمبران  
 بخش نہو پیمر رنگ در نظر

کمران در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است  
 کمران در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است  
 کمران در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است

کمران در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است  
 کمران در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است  
 کمران در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است بهر چه در دین است



عجب از فضل عظیم خداوند عزوجل  
 که در این دنیا و آخرت و دنیا و آخرت  
 و دنیا و آخرت و دنیا و آخرت  
 و دنیا و آخرت و دنیا و آخرت

خوشی بان و چو روی حورن هندی  
 رضائی چو ژماندان خداوند پاک  
 شناخوان من هندی رسول خدا  
 من هندی کز آن صف جان آفرین  
 چو ایندگی ای دیوان از قدم  
 چه پیرت کبیت لازم کن پیره مدا  
 که نیست نه پیره تن سو کا فر مره  
 هندی پیره چه آیان نازل گمت  
 چه پیر یاک غم خاصگان خدا  
 رضا و زتن اس غم بر قضا  
 تیر مان اس از قادر لم پیر ل  
 پیر نه اهسته که تنگ رحمت جنگ  
 محمد متن خوش خدا تیر رضا  
 بینش خدا تیر رضا مند گو  
 بین اسو راضی خدای کریم  
 دهن و عده متنی چو گوشت خدا

عجب تا زو نعمت قیون هندی  
 یتهن صابن هندی که جانم فداک  
 هندا اکمنش نه گاهی حسدا  
 چو اندر قرآن چه بلا آن این  
 چه لاشک می بهترین اسم  
 ت اندر یه فریاد هتن گو خدا  
 انده و ند پکان که ستم بر ط تره  
 نه پیرت کبیت اندر چه فضل گمت  
 قدم هتو نه محکم بر اه هندی  
 دل و جان بسته گرد در غزا  
 لنین گره شهادت جنگ جلد  
 دلاور قوی اس مثل پلنگ  
 که نشاد مرگی بر روز جزا  
 شه مرسلین زیاده خورسند بو  
 مین بیم گیاه از عذاب ایم  
 مینش لویه بو تو بهش نه هرگز جدا

عجب از فضل عظیم خداوند عزوجل  
 که در این دنیا و آخرت و دنیا و آخرت  
 و دنیا و آخرت و دنیا و آخرت  
 و دنیا و آخرت و دنیا و آخرت

این باده که نه در دنیا  
 می تاج هادی بی لای اس  
 بین اس که در دنیا بخت و عذر  
 بخت و عذر و بخت و عذر  
 دین که بخت و عذر و بخت و عذر  
 خدا تیر بد با صواب  
 نه پیرت کبیت اندر چه فضل گمت  
 بین اسو راضی خدای کریم  
 دهن و عده متنی چو گوشت خدا

عجب از فضل عظیم خداوند عزوجل  
 که در این دنیا و آخرت و دنیا و آخرت  
 و دنیا و آخرت و دنیا و آخرت  
 و دنیا و آخرت و دنیا و آخرت



کرن پیکار به خود و بیگانه  
 بیت اگر که اندیشه ای در احوال  
 آن که نه اندیشه ای در احوال  
 برون گوید نه گناه که گناه  
 لکه که نه اندیشه ای در احوال  
 بین نه اندیشه ای در احوال  
 متن که نه اندیشه ای در احوال  
 بهیم که نه اندیشه ای در احوال

بیت اگر که اندیشه ای در احوال  
 آن که نه اندیشه ای در احوال  
 برون گوید نه گناه که گناه  
 لکه که نه اندیشه ای در احوال  
 بین نه اندیشه ای در احوال  
 متن که نه اندیشه ای در احوال  
 بهیم که نه اندیشه ای در احوال

می می پته تا جداری کرن  
 کرن بین روشن بلاشتن  
 دن منز محبت هندیم تهون  
 متن نسبت بد کاهه حقارت کره  
 نه گو یا منه نسبت کرک عمل  
 متن کاهه اذا دیدی بیگمان  
 مهیم و تناسا و ما اذا بشمار  
 پگاه ناده ز الکر کرک خوار تر  
 لکھان احمد سبلی در کتاب  
 صحابن هندی ناده یس بدونه  
 منس لعنت از طرف پروردگار  
 زمین آسمان ملائک شام  
 قبول سید نه تس صلوة و صیام  
 بدید از خود کرک شرف کرک  
 سخن مختصر شان اصحابین  
 خدین سها بختمت چوک تهر

خلافت کین شهر یاری کرن  
 فرن طبل میانی بروی زمین  
 بوزن لوطه تهو پس بجای متن  
 پر سب بلاشتن منافق مره  
 فرک تور دین پی در حل  
 نه گو یا که می زن دنگ ناگهان  
 نمود تو اذا زن به پروردگار  
 شفیع کاهه اکیه کرک من رید  
 روایت آنان از رسالت مآب  
 ز روی حسد نیا ده از حد و نه  
 چه نازل کرک خوار و بی اعتبار  
 جن و انس صحر او کو نه عام  
 بی لغزش اشته پیش ط حرام  
 اندر ته نیر نار جهنم کرک  
 چه هندی هندی خوته میم هر از بان  
 تهو پته نه ملکن هندی شت گذر

کرن پیکار به خود و بیگانه  
 بیت اگر که اندیشه ای در احوال  
 آن که نه اندیشه ای در احوال  
 برون گوید نه گناه که گناه  
 لکه که نه اندیشه ای در احوال  
 بین نه اندیشه ای در احوال  
 متن که نه اندیشه ای در احوال  
 بهیم که نه اندیشه ای در احوال



پرو و این مینم از اهل یقین  
زن و مرد از هر دو زمین  
دین و دولت صحیحی زمین  
کر کن وصف آندی هر صبح  
که زمین مظهر از این نعم از اهل و از  
که زمین مظهر از این نعم از اهل و از

صحیح گفته نه زان به اندر خبر  
حدیث ضعیف بهین در عمل  
ضعیف چه فو طران حدیث وی  
چون تفرد ال صحاب کت مت عثمان  
چون بهتر زبان بسته تھا و گفته  
بینه در قرآن تن نه کرده عمل  
عمل فو طره پس از حدیث کتاب  
علی شیر جبار زور آورس  
بیت لوس با معاویه اختلاف  
خالد بن عمر اندر اسو کبیه  
اگر اسو پنهان از علی مرتضی  
گمراه اسو لغزش اگر معاویه  
وہ یدوی خطا آورده در جهاد  
نمہ داد کوی توبہ امت دوا  
معاویه بیه عمرنی سرسری  
خدا زانہ تن اسو سر کبیه اندر

با کثر روایات خیر بشر  
 کردن چینه مگر نه اندر خلل  
 بشهور متواتر اکثر هیبتی  
 با کثر حدیثات و آیات و تفسیر آن  
 بلغوات علیه زامنه تراون گشته  
 حدیث صحیحین نه گزیده بدل  
 چو بس عذاب در جهم عذاب  
 شرین سرافرازان بنده سروس  
 دوشن کینه اسو کینه بدسینه صفت  
 کمس سینه صافی ته کس کینه خواه  
 دانه کن چو بس تتر اندر تو جزا  
 خدا که تو انجج مزد و ریاه دیس  
 بیاگو بطرفین سوختن و فساد  
 بطرفین و ن بدنه امت و ا  
 درت کهور که کس سو حیلہ گری  
 چہ ساری ازان معامله بے خبر

[illegible]







جوان آسو حضرت علیؑ زورور  
 بن حارث بن عیسٰی قابل کاراویں  
 و حیت شان شوکت رسول خدا  
 بلال بن ابیہان از بندگان  
 بہشتی ہر ساری از صحبت کیم  
 محبت تہون قرین بر اہل حق  
 بہند بعضی تھادہ مرند مہرہ  
 نهند حق چہو سار کسلمانہ  
 کہ کہ حضرت شہید دل جاندا  
 کہ کہ کافر ہست تیرہ کارزار  
 اذ اکافرود تو متن بے شمار  
 لک فاقہ کثیرہ فقیری ہر کہ  
 کہ کہ جان فدای رضائی خدا  
 تہ کہ فیر از راہ دین ز بہار  
 کہ کہ رحلت یلہ گی شہر سلیم  
 صحابہ سہا عاجز و زار گے

تله به زایمان سپن بهر دور  
کلی لوتگی هندو سردار اول  
یرن کلمه پیویت براه هدا  
نبن جای در حنیت جاودان  
چونار بهنم من بر طهر حرام  
مین صاحبین هندو بر مسلمین  
محمد شفاعت من کبره  
کلمه خوانی اهل المیاسانی  
برک دل گارک رضای خدا  
گرن منزبران آسنه زاه قرار  
رضارود برخواست کبره کار  
دیت دور از سر غزوری ژک  
بدل جان کبره بر و مصطفی  
دو پی وود در راه حق استوار  
کرک جان سپرده بجان آفرین  
گرفتار غم میم هندو یار تی

این بزرگواران که در این دنیا  
 با نیت و واسطه که گشتند  
 این بزرگواران که در این دنیا  
 با نیت و واسطه که گشتند  
 این بزرگواران که در این دنیا  
 با نیت و واسطه که گشتند



نمانت بیتان جان و دین و دنیا و آخرت  
 عمر کشته در راه حق و دین و دنیا و آخرت  
 بی تو دین و دنیا و آخرت  
 صفت کشته در راه حق و دین و دنیا و آخرت  
 می در قیامت ای پسر که گویا کار  
 با نرنگی و بی ادب و بی احترامی  
 من بزرگوارم و من بزرگوارم  
 دن دین و دنیا و آخرت  
 نمانت بیتان جان و دین و دنیا و آخرت

یه پیر وی دین کرن طرز چو  
 آیه ساری بس امید رجا  
 اژه جنبش چو بس هتیم حرام  
 کرسنه شفاعت رسول خدا  
 تومیم بهما سان صحابه کبار  
 آیه سهل سپید سوز شمار  
 متن می یهده شوقه چوم سینه  
 رضا مندی تهنزی ضای خدا  
 برآل در اصحابش یار رسول  
 بر اصحاب بر چار یار کبار  
 وسیله مایه اژه کر تم قبول  
 به نمرخ روان تاج ایمان عظم

محبت تهنون آیه تهنه من چو  
 چه از پیروی رسول خدا  
 کمری پیروی سیر شری مدام  
 کیره کمرشی سیر ز راه خدا  
 حمدس خدایس کمری بیشمار  
 رضا مند وزن صحابه کبار  
 رضا مند وزن خداوند پاک  
 غرض چوم کرک بوین سرفدا  
 دل جان و نده بوی ساری رسول  
 اژه رحمت بین ساری کر شمار  
 صحابه به چار یار رسول  
 دعا کر تهم می محو ساری خطا

نمانت بیتان جان و دین و دنیا و آخرت  
 عمر کشته در راه حق و دین و دنیا و آخرت  
 بی تو دین و دنیا و آخرت  
 صفت کشته در راه حق و دین و دنیا و آخرت  
 می در قیامت ای پسر که گویا کار  
 با نرنگی و بی ادب و بی احترامی  
 من بزرگوارم و من بزرگوارم  
 دن دین و دنیا و آخرت  
 نمانت بیتان جان و دین و دنیا و آخرت

# داستان

زبیرانی بیرون برآزان کر  
 همه شرمندگی رویا هی کرت

ولو حنفیا و ن هناد جهان کر  
 بازی اژه عمری تبا هی کرت

نمانت بیتان جان و دین و دنیا و آخرت  
 عمر کشته در راه حق و دین و دنیا و آخرت  
 بی تو دین و دنیا و آخرت  
 صفت کشته در راه حق و دین و دنیا و آخرت  
 می در قیامت ای پسر که گویا کار  
 با نرنگی و بی ادب و بی احترامی  
 من بزرگوارم و من بزرگوارم  
 دن دین و دنیا و آخرت  
 نمانت بیتان جان و دین و دنیا و آخرت

نمانت بیتان جان و دین و دنیا و آخرت  
 عمر کشته در راه حق و دین و دنیا و آخرت  
 بی تو دین و دنیا و آخرت  
 صفت کشته در راه حق و دین و دنیا و آخرت  
 می در قیامت ای پسر که گویا کار  
 با نرنگی و بی ادب و بی احترامی  
 من بزرگوارم و من بزرگوارم  
 دن دین و دنیا و آخرت  
 نمانت بیتان جان و دین و دنیا و آخرت



و به طریف نهندی قرن و ز شیب طلب  
وین نهندی کین اه کینه دین پوری  
بدین نی کوه کوه و و چه پیر زی و غبی انتی  
سپن رات نه و و چه پیر زی و غبی انتی  
کین قصه چار بار یک بار  
سپن رات نه و و چه پیر زی و غبی انتی  
کین قصه چار بار یک بار  
سپن رات نه و و چه پیر زی و غبی انتی  
کین قصه چار بار یک بار

بنظیم و تکریم راه صواب  
برم پشه نه پشه نت اندر بشمار  
کرم کا نهنته کا نه مه حرف قبول  
سو حرفایمه لبه بوراه نجات  
کرم یادی داور دو جهان  
نظر کر بفرموده نیک فن  
خصوصاً بفرمودی نامور  
شها طول شهناس اندر تن  
پتو نشیت اندر نفع آونه  
هنگه منگه شس بیت جوراه قبول  
سو حضرت نظامی بخندان آسوه  
هنگه منگه زبان خم شکر بریز کر  
یتھے پاٹھ خسرو امیر جهان  
مثنی بیت بکده شیرین سخن  
مگر پشه ز بر آسودر روزگار  
تاسف پہو کر کینہ کر ختیار

کرت کثیر تفسیر اُمّ الکتاب  
 نهم پره مرا ذر حمت کردگار  
 ترم نامه اعمال اندر وصول  
 خلاصی منبری ایامه حاصل برات  
 تفرآن و هم ختم پیغمبران  
 کرک تازه مکّه داستان کهن  
 میس تازه تری دوستی مغز سر  
 زمسرتا بیا پور کرکهن مهن  
 وفادارش پادشاه را و نه  
 خداین کرک اسر مطلب حصول  
 خدا دوست خلوت نشین خاص  
 به بهرام شیرین و پرویز کر  
 و نیت گویشیرین زبان دستان  
 کرت نازکی داستان کهن  
 کرک و اصحاب هم چار یار  
 ان بر زبان چار یار کسار

زبان گشته کو ناه دمان بسته  
گشتن بازه بگریم پیرام  
چو عین حرا نیت بود عقدا  
چو کفی ز ایل سنت بود عقدا  
زد بدینه اسوم بدلی زد

کفر و عداوت با همه ذرات کائنات  
ملکت متمدنی است اسرار محکم  
هم از یار یاران عالمی بنا  
نمونه این که در میان محل  
گرس منز میسر بنهنگ  
دخالات خلفاء

یمن بنده بی غیر  
انام زبان نام یک  
نورمان بوی کیمیا  
شب روز یاب نشسته  
ادبی کن پیکره اسرار  
در حالات خلفاء عالیجناب



زخو شوی باد وقت  
میں غنچہ بین نام  
نئی نام صاحب  
زخو شوی باد وقت  
میں غنچہ بین نام  
نئی نام صاحب

شفیقاہ بہنگامِ شامِ دیکھا  
بہر دمِ ممد و مددگار آسود  
بخوبی کران تا کران شہر  
برکنڈہ خاطر تہ چینِ حربین  
سوکن چیز پویمت ڈھیکوی خیال  
نخلوت دس چھوم سٹہا آرزو  
دلاوت تہذیبی نو این ہندوی  
غمِ حالاتِ ہمِ سید چک عیان  
کر کیا ہیرہ چمنہ کتاب  
کر و غم میر غم بہ چھاگاٹہ جار  
گرہِ بہت بہت خوش کلامہ می  
عمن دُرستو ڈل مد لکوی قصور  
دو ملک نورگون شہک ڈل اہل  
ز حالاتِ خلفاء مرہ غم کتاب  
بیک غرض آسوم تہ حال اسپن  
تہ دستیاب پدم آہ سوم بکار

[illegible]







دست بوی من به خوشی که در کمال کمال  
 دیکر بود که در راه مرده نه زبون  
 بوی که در راه مرده نه زبون  
 بوی که در راه مرده نه زبون

از آنجمله فاروق بن قنوق  
 بختی بدین دین که در راه مرده نه زبون  
 دین دین که در راه مرده نه زبون  
 دین دین که در راه مرده نه زبون

شبان چو دوشی چشمه نازنین  
 تخته ماه وقت در روز شب  
 و بهوم کن بدی ماره پان  
 گشته کتو پره زین هیوسی گوشتن  
 کرم دستگیری پهر نیمتس  
 غرض هجوم به عرض پوز اجناب  
 لکھان چو افس لوز کوی آفتاب  
 و تبت گی شهر مدینه روان  
 دوشی چشموی تی مہ پانه و هجوم  
 مدینه منور سین کامیاب  
 نتوی حال از به دوباره دیو ط  
 جهان گوشتن و هجومه تاریک تر  
 کران گریه کو آسمان زمین  
 صحابن حکم پاره پاره سین  
 شاه سپید بهوش بی بر زمین  
 از آنجمله عثمان شب نده دار

ز بس کل نازغ ای مہ حسین  
 دکه گو منہ دت مہ شاه عرب  
 بنوکت زه پت لوزہ ای جان جان  
 بر تیر دست هیوسین تهر هیوسین  
 لغو خطا زندگی موشس  
 گز بهوم و اصحی لوی وون نجواب  
 ز مکه جناب رسالت مات  
 سین گتو جهان زکران تا کران  
 دگر گونه زنگ نمانه و هجوم  
 بشت قدوم رسالت مات  
 وفات محمد سین زیاده کر یو ط  
 مہان کمال لب بجان سر بر  
 دیان گیه قیامت بیا درین  
 درین غم هر کاخه دو چاره سین  
 مہن لود ماتم مکان ممکن  
 سرن ہند خوتہ زیاده گو سقر

دست بوی من به خوشی که در کمال کمال  
 دیکر بود که در راه مرده نه زبون  
 بوی که در راه مرده نه زبون  
 بوی که در راه مرده نه زبون



چگونه که بخت از غایت عظمی و عظیم است و ازین دار فانی ناپایدار  
 میسر است و بخت از غایت عظیم است و ازین دار فانی ناپایدار  
 میسر است و بخت از غایت عظیم است و ازین دار فانی ناپایدار

میان دوا بر وی شاه عرب  
 ازان بعد نم و آملبلا کرن  
 برن اشک چشموین بشمار  
 پس آنکه مکن نه کت کاخه کلام  
 هنگامه منگامی وقت گشت بگوش  
 بکسارگی آونیرت نهر  
 و چین عمر فاروق ناله دوان  
 و نان اسود پیل سول خدا  
 مرت گوز شمشیرارت بمن  
 ته بیه لوز صد لقی در جواب  
 یه شو بیاونن تهو کلامه مکر  
 ته لوزت پهر بیو ط بی گفتگو  
 و ستم با هسته آه گویا  
 مرت گو کت حلت سلطان بن  
 زلت پا و داره نهان کت دهمیا  
 ته لوزت شه عادل امور

دین بوسه کهنه با کمال ادب  
 بزاری سطره و اصفیا پیرن  
 چو بلبل بی گل دین ناله زار  
 لدن بر سر درود و سلام  
 بسجده چو و تهنیت فغان خروش  
 بجبهت تفحص ازان شور و خروش  
 و دن دوزخین بر گویا روان  
 سرافراز شهباز باغ هدا  
 پهر سرو گویا که دارت دمن  
 بنرمی دین سوی این الخطاب  
 مژرترا و نهو میو کین به پهر  
 لصدیق اکبر گزینت و بر و  
 کوه لوز داره ای این الخطاب  
 رسول خدا سید المرسلین  
 چون انا انک مییت در قرآن  
 تهون در دمان بسته لولوی تر

ازین دار فانی ناپایدار  
 میسر است و بخت از غایت عظیم است  
 میسر است و بخت از غایت عظیم است  
 میسر است و بخت از غایت عظیم است

کی گاه که بخت از غایت عظیم است  
 میسر است و بخت از غایت عظیم است  
 میسر است و بخت از غایت عظیم است  
 میسر است و بخت از غایت عظیم است

لکه که بخت از غایت عظیم است  
 میسر است و بخت از غایت عظیم است  
 میسر است و بخت از غایت عظیم است  
 میسر است و بخت از غایت عظیم است



۲۴

کرت در اور حلت ز دار خراب  
چو بیل قوآن گویا غج حیان  
پرواز شاه نشسته مرسلان  
فین سینه باد بختین  
در خج خلون

سفن و لفظ در  
در دود و تخمین  
دو بی سوزی و  
سبب چوبی و  
میکند و

دودہ کی سورجی وار و درگاہ کی  
تشیخ و تحقیق و درگاہ کی  
جہاز و لوان کی خبر لانا  
تشیخ و تحقیق و درگاہ کی  
روایت بخاری کا کہانہ  
دودہ کی سورجی وار و درگاہ کی

ز بر دین جسم پاکس کفن  
ز حسرت و چھان اک اکس و بوری  
نہو کر اسہ ملاقات بیہ اسہ بنہ  
نہو مشکل ملاقات پندی نا  
روشی یار حضرت بیہ خاص و عام  
دفن کئے کرون لور کوی آفتاب  
دفن کرتے حضرت محمد شفیع  
محمد دفن کرتے تھی ہون  
بیون کرتے مدفن زیر زمین  
مہ جھوم لور مت از محمد دین  
دنی جان تھی داتہ زیر زمین  
چو در در صد یعنی کرنی دفن  
چو گل فل زلو لکر حور سندگو  
حجرہ نہوک ز تابیہ زن آفتاب  
زمیرات حضرت صدیق دین  
مبارک کلاماہ سمع قبول



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

وَن كِنَة كَرُون بَابِه مِيَا لَوِي دَن  
يَتُو مِيُو آفْتَابِه تَهو وِن دِيرِ كُل  
سُو شَمْس الصُّحْحِي نَن جِهَوَارِدِه رَحَاب  
مَكْر شَمْسِي سَانِي مَنَز قُصُور  
چِهَنه زَبَانِي سَمِير شَمْعُو مَكْلَس  
وَفَاتَك اَصُولَات خَيْر لَه شَر  
بَا غَا زَوَا جَام بَا اَنْتَظَام  
زُخْلَفَاء وِهْم اَر صَحَابَه كِبَار  
مُضْمُون لَالِيْن بِرَاهِ صَوَاب  
پَنِي تَخْفَت مَنَز وَفَات لِسُول  
جِهَوِيْ نَخْرَانْدَر زَمِيْن آسْمَان  
بِرِشَان سِيَه دِي نَادَار سِي  
زُوشَن يَارِنِي دُوسْتْدَارِن سِنْدِي  
مِه چِمِنَا مَحِي لُور دِيدَن اَنْدَر  
اَنَه بَر زَبَان نَام صَحْب كَرَام  
بِرَحْمَت كَرَك غَرَق اَز يَا وِسَر

بیوی انس حضرت قاطن  
 تو بہ کو نہ گو پیدہ عبرت بدل  
 و انس حضرت انسی در جواب  
 و کثر مایہ روزت مہتاب لوز  
 چہ تار کی پنی اسے متر دلس  
 و نم زہو مہ کر طول دلویت  
 تہ الحکمہ لکھو مہ تو مت تمام  
 بدل آرزو اسوی بے شمار  
 آنہ ما خلافت تہنزد کتاب  
 اوی کن ائم زیادہ کم غیر طول  
 الہی بان سید دو جہان  
 عطا کر مہ مہت خطا کار سی  
 تہو تہو بوضیہ کبارن ہندی  
 خلافت تہنزد لوز نہ سیر  
 زبس شوق دل ذوق حرم تمام  
 الہی ہنگام شام و سحر

بدین حد و دگر  
 خلیفه نو  
 بی بی و کار سلطان  
 بدین حد و دگر  
 خلیفه نو  
 بی بی و کار سلطان



۲۸

پی پیر وی ادین خیر الدین  
 نیر بوزت نامو به بانگ بلند  
 و ز گینه شوره گشت بحال  
 و یک عمر فاروقی باز پس  
 و یک سیمسی دانه کس  
 خلافت العبدی و عوی  
 طاعت سوره

کدام از چهار کتب به الی خطاب  
سنگ منسوخ شده و خطه حسن ممتاز گرامی  
بی دست مبارک حضرت انصار پیش نشای  
اشک است بهجت سرسبز باغی  
که گفته در صدقین اگر







فی حق بیعتی که در آن بیعت با خدا و رسول است  
 پس از حضرت شاه بنادین  
 بیعتی که در آن بیعت با خدا و رسول است  
 پس از حضرت شاه بنادین  
 بیعتی که در آن بیعت با خدا و رسول است  
 پس از حضرت شاه بنادین

و لیکن اهل حدیث سر  
 علی ولی آسویں و العقول  
 کرن نه مگر گزشتنه کهنه دوه ادا  
 سنت دوه گزشتنه بعد حلیت سول  
 ز صدیق امانت بقول دگر  
 لکھان به چه بعضی کتابن اندر  
 ز دنیای غدار نا پایدار  
 ازان بعد بویگر نیکو سیر  
 همیشه تهنند در چه جان فرین  
 دوهی به مثن پٹ خداوندگار  
 دوهی به مثن پٹ خداوندگار  
 الہی با صحاب یار رسول  
 بتولا که یلمہ امانت بهم

سینمت همیشه بقول دگر  
 صحابن اندر دست بیعت قبول  
 بترن دست بیعت بصدق و صفا  
 تمامو کرک دست بیعت قبول  
 دتم طول کر قصه کر مختصر  
 کرت گیه یلمہ بیت ہرا گذر  
 سوئی ملک عقیق لغز و وقار  
 لبت کو خلافت صحابن اندر  
 تھون تھد نہایت بجلد برین  
 کرن از کرم خوان نعمت نثار  
 کرن از کرم خوان جنت نثار  
 ہم از اہل سنن بنام قبول  
 عجب کیا چہوید تاج ایمان ہم

بیعتی که در آن بیعت با خدا و رسول است  
 پس از حضرت شاه بنادین  
 بیعتی که در آن بیعت با خدا و رسول است  
 پس از حضرت شاه بنادین  
 بیعتی که در آن بیعت با خدا و رسول است  
 پس از حضرت شاه بنادین

ز صدیق بیعت خلافت و شرک  
 بنکو و جہتی سو امیر دین  
 تپا کو کھڑا سیکر عالی تپا  
 مینن بلکہ سو عالی تپا  
 صحیح پیر پیرین بنفیر  
 ریح و سیر حاجت عیان  
 بین با مینن حاجت عیان

ذکر در بیان آنکه حضرت صحابہ اتفاق کردند بر حضرت  
 صدیق و در خلافت بسبب آنکه از حضرت آنحضرت حدیث

بیعتی که در آن بیعت با خدا و رسول است  
 پس از حضرت شاه بنادین  
 بیعتی که در آن بیعت با خدا و رسول است  
 پس از حضرت شاه بنادین  
 بیعتی که در آن بیعت با خدا و رسول است  
 پس از حضرت شاه بنادین



۲۷

بگویند صدیق صادق بیان  
 نصیحت کرده است و بی گمان  
 محال است یار و درک الفت  
 در این کوه که یار و درک الفت  
 محال است یار و درک الفت  
 محال است یار و درک الفت



زنی در کتب معتبره در حدیث نبوی مصطفی  
 نمازی در کتب معتبره در حدیث نبوی مصطفی  
 نزول در کتب معتبره در حدیث نبوی مصطفی  
 منع او نه زاده بیکر الانام  
 زنی در کتب معتبره در حدیث نبوی مصطفی  
 منع او نه زاده بیکر الانام  
 زنی در کتب معتبره در حدیث نبوی مصطفی  
 منع او نه زاده بیکر الانام

چو اندر حدیث نبی مصطفی  
 به سارن اندر ثمر فضیلت آب  
 سزاوارستی خلافت چه بن  
 اوی کن صحابو کمرک خستبار  
 شکر است بهیت تمامو بهین  
 علاوه ازان به سرن بهند سرن  
 چو قراومت کانه پنا زانه کر  
 با سارهای حدیث قرآن  
 مهاجرت انصاری خاص عام  
 اوی کن صحابو سربو تهوروا  
 روایت کران به چو دل دل هوا  
 دلاور قوی ست اس جوان  
 دو به که سمیت اس راه صحاب  
 نمازی بهندی وقت یامتین  
 امامت که رفته سین پیشوا  
 اوی کن تمامی صحابن دین

چو نثر صادق الوعد صبا صفا  
 چو فرموده حضرت انجناب  
 بس کبر صلاح و عداوت چه بن  
 خلافت بصديق عالی تبار  
 ز صديق کی وعده بن بن دین  
 رسول خدا ختم پیغمبران  
 چو صديق قرآن اشخص دگر  
 چو صديق کانه انتنه بیکمان  
 سزاوار اس چو صديق امام  
 سو صديق اکبر بن پیشوا  
 ز شاه رسل خاص پروردگار  
 بخد مت شریف محمد پوان  
 به پیش جناب سالتما ب  
 بغیر از عشق کینه کن کردن  
 پنه کر سه احضرن اقتدا  
 شرفناک عالی لوا بن دین

زنی در کتب معتبره در حدیث نبوی مصطفی  
 نمازی در کتب معتبره در حدیث نبوی مصطفی  
 نزول در کتب معتبره در حدیث نبوی مصطفی  
 منع او نه زاده بیکر الانام  
 زنی در کتب معتبره در حدیث نبوی مصطفی  
 منع او نه زاده بیکر الانام  
 زنی در کتب معتبره در حدیث نبوی مصطفی  
 منع او نه زاده بیکر الانام

امامت عشقین به صحاب  
 نه از مژه یار و صحاب  
 بغایت شکر پیشوا  
 دار امت به کعبه  
 چو ساری راجع  
 که بکعبه به سین  
 بین شاد صديق  
 چو با و منت به صحاب  
 کران لا اجمع الف  
 ز بیعی که نه اندر ف  
 که نه زاده نه اندر ف

چو با و منت به صحاب  
 کران لا اجمع الف  
 ز بیعی که نه اندر ف  
 که نه زاده نه اندر ف



فصل در بیان عفو و بخشش  
 و بیان عفو و بخشش  
 و بیان عفو و بخشش

که پاره نه پس تهاوه ات اغقاد  
 خدائش چو نار غلظ ناخوش رسد  
 چو و اول انیس حسرت مال  
 الهی بهر پاره مه تهاوم دلس  
 محبت دهند مه سهره پیده کر  
 ده تر و تازی مغزنی حنضیا  
 در اظهار آن شان صبا صفا  
 سوگو بو بکر یار غار رسول  
 دوشن صبا حین کونه کره سرشار  
 به جاداد خانه زاو لاد و مال  
 نماند مه چوم سخت بتیا چوس  
 بنمنا شبه که مه خوا پس اندر  
 و چیت وی پاک شه نازین  
 فوله ما چو کل دور تر له هم عبار  
 خدا یا مه توفیق بخشمت سام  
 الهی عطا کره مه فضل و کرم

چو لاخیر در د و جهان بدینها  
 زمین آسمان ملایک ملول  
 همیشه غم غم شبیه بد سگال  
 مه خوش بوی قام اغقاد چ کلس  
 گشت دونه سینه میو سبز کر  
 ند کرد کرد دور تراوت ریا  
 شد آسوس هم دم مصطفی  
 هند دین هم گو دنتهن کر قبول  
 برک لول محبت نیم می بکار  
 متن پت کرن خراج امت حلال  
 دزان عشقه ناره چو سینما بهوس  
 و منن ما مه جلوه دوشی جلوه گر  
 هند به هند آسوس جانشین  
 بره مانوشی زام کره یار غار  
 توتو بهتوزانه کلا طح صبح کرام  
 پتو کور ایمان مری بخشتم

فصل در بیان عفو و بخشش  
 و بیان عفو و بخشش  
 و بیان عفو و بخشش

فصل در بیان عفو و بخشش  
 و بیان عفو و بخشش  
 و بیان عفو و بخشش

فصل در بیان عفو و بخشش  
 و بیان عفو و بخشش  
 و بیان عفو و بخشش



تفاوت چهارم از این است که در این کتاب  
 خصوصاً علی و ابی طالب و ائمه اطهار  
 علیهم السلام و اهل بیت علیهم السلام  
 و ائمه اربعین و ائمه اثنی عشر  
 و ائمه اربعین و ائمه اثنی عشر  
 و ائمه اربعین و ائمه اثنی عشر

اوی کن زده بد و نزنه ز بهار  
 ز بکر صدیق عالی گهر  
 بهنا کهورمه که جای دین اندر  
 و لا یال آیه چو اندر قرآن  
 جنابو چو فرما و مرت بار بار  
 بیه و الذی جاء بالصدق پر  
 سوخته آسود صفا صفا دل  
 بنی جیش آسوی یار غار  
 لکھان بیه چیه اندر سیرل از  
 بهر بار پر مژ چیه شک انز نه  
 نمی بل گز بهت بهونه جشک بلال  
 برای رضای جهان آفرین  
 پس انگه و نشت بشیرین سخن  
 سوکن دراونه آوش بهر کاب  
 بیه و چو مثنی چوم مر اندر کتاب  
 بجبریل آدا کران تم مناز

بر اصحاب برآل بر چار یار  
 فضایل همه و راه قرآن اندر  
 فضیلت نشر و زوال لیل پر  
 بتعرف صدیق عالی نشان  
 چو رت زنه حضرت یار غار  
 بقرآن ز بکر صدیق صفات اندر  
 و بهت نش جهان ماه و نور ز بر گل  
 طهر پای نهادن بسوای مار  
 شمر سلیمان متش پنه نماز  
 خشونت نیر تراو شک انز نه  
 ز بر شان شوکت بتقد حلال  
 هم از شوق دین شمر سلیمان  
 مه آزاد کر ملک نرج و سخن  
 مسلمان سپین بیت بحضرت جناب  
 بن عوف صدیق نه آختاب  
 بسوی جهان آفرین جانگداز

ایاز افضی به زبانی که  
 لکن هرگز صدیق بهر روز  
 بهر روز بهر روز بهر روز  
 بهر روز بهر روز بهر روز  
 بهر روز بهر روز بهر روز  
 بهر روز بهر روز بهر روز

بهر روز بهر روز بهر روز  
 بهر روز بهر روز بهر روز  
 بهر روز بهر روز بهر روز  
 بهر روز بهر روز بهر روز  
 بهر روز بهر روز بهر روز  
 بهر روز بهر روز بهر روز

بهر روز بهر روز بهر روز  
 بهر روز بهر روز بهر روز  
 بهر روز بهر روز بهر روز  
 بهر روز بهر روز بهر روز  
 بهر روز بهر روز بهر روز  
 بهر روز بهر روز بهر روز



السَّخِيفُ مُخْبِرُ الْحَقِّ حَلِيقَةُ  
مَنْ كَفَّرَ مِنَ التَّوْفِيقِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
وَمِنْ حِرَّةِ صَدِّيقِ أَمِيرِ  
الْمُؤْمِنِينَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ فَدُرُوسُ  
وَارِضَاةٍ وَجَعَلَ عَلَى فَرْوَسِ  
الْجَنَّةِ مُنْقِبَ الْعَالَمِينَ هـ  
يَا رَبِّ الْعَالَمِينَ هـ  
عَلَيْكُمْ هـ  
نَوَا

چو در خیر آن صفدر صف شکن  
در قلعه از پنج دین تم پتھر  
یتیم آسایش من من سینه چاک  
دو ہی آسوار صی یو ہی نیکنام  
مبادا نه راض با همد گر  
بهم نه تلک زاه تہ فتن و فساد  
حمد شمس خد این کنوی صبح و شام  
تہند حبتہ تازہ ایمان جھوم  
زبان کتہ آنہ حمد پر روز و شب  
محبت تہند پوشنا و خم خدا  
بلا شک محبت تہند ج سر  
خدا یا من پر طرہ رحمت نثار  
بر رحمت قبر تہنر پر نور کہ

اعادی دین سپن تیغ زن  
اکی حملہ تراون تہ بو زور ور  
کرن تہ دین ہر سر زہر خاک  
ز صلیق و فاروق و صحیح مسلم  
سید زاہ تفاوت نہ یک قدر زر  
نہ گئی تنگ ہنگام جنگ و بہاد  
بوہوس و شونی صابن ہند غلام  
فدا تہنرہ و نہ منزل جان مجھوم  
مہ چوم یار و صحابی ہند طلب  
نشان روح تیان گزہ مرز جاہدا  
مہ چوم کو نہ ادہ گاش چشم اندر  
پین کبر الی نفخ روز شمار  
مہ مائل دلس غفلت دور کر

ذكر مناقب قدوة المهاجرين الأفاضل في اثنين  
اذهما في الغار معدن الصدق والوفاء صاحب رسول  
الله صلى الله عليه وسلم في العوديش والغار عتيق الرفيق

روسی  
بنواہ آمین  
رب العالمین ۸  
عین ہو شوا  
ولا اوله و آخره  
کلمه اوله کلمه  
کلمه اوله کلمه  
کلمه اوله کلمه  
کلمه اوله کلمه  
کلمه اوله کلمه  
کلمه اوله کلمه  
کلمه اوله کلمه

[illegible]

به ساقی شیشه نازده محفل پیرین  
 زیند و از کوپا که به بهار زود  
 بگلون لاله ساقی ناز زود  
 طلبکاران لاله جانانه  
 بشمع بهار شب پیر وانه  
 دین دایم پیر وانه



۲۲

کتابخانه ملی ایران  
تألیف: دکتر محمد علی  
مطبع: تهران، ۱۳۰۵

سوگو یار غارتگر ای چنان  
 وصف کن چمن سیند فرائز اندر  
 زمین آسمان چو بس کران آفرین  
 پس از انبیاء افضل الناس سوی  
 پس چون نه کاخ حضرت لغتخوان  
 چو بیکر کاخنه بره لوث آب  
 نده عمل تراون ز جن و شر  
 گزده گب سوپا تر ز حد شمار  
 کران از سر صدق صدقین  
 شه دین دنیا و صفش چنان  
 کرن بر سر مال و جان ز رفدا  
 بیه از رضای شه مرسلین  
 سو آنیوتنه پس تنه چو سوختن  
 اضافه چو از خرج راه سفر  
 باندازه خرج هر حال و عام  
 بحضرت نه تعجب نیست بی هراس

کتابخانه ملی ایران  
تألیف: ...  
موضوع: ...



[illegible]

دین چو کبلا شک محمد رسول  
رحمت دل جان کمان سین  
بنت کی مسلمان بلا گفت گو  
محمد اللہ ساری مسلمان سین  
بن عوف سے سعد ساری کبیر  
مسلمان ز اہل ایمان اس  
ممن ہندیدہ چہ یار بہشت  
کہ من سنہ سنہ فله اجر ہا  
لیہ ردو عالم سہادت جزا  
دوشن عالم منتر سر فراز گو  
ز شفقت وہی تن برادر دین  
علیٰ غیرہ ما طلع آفتاب  
مہ ہر گوشت ز ہتہ آسہی  
کہ فرمود سلطان اہل شہود  
یکجا حق عوض تن دین ت جزا  
بصدیق فرمود خیر البشر

بگذشتن شرفیست از هر کس که آن  
 گویند که کلامی است که در میان  
 مردم در این روزگار اندک  
 عین و کرمی است که از آن  
 عین و کرمی است که از آن  
 عین و کرمی است که از آن



سخندان صاحب علاقه از ان  
فضیله اندرین سوختن زان  
دوی کنی من مریختن زان  
که دن ثانی آتشین زان  
بذات محمد این دعا زان  
بیه بویت دگار زان  
سوختن بویت دگار زان  
تیمین بویت دگار زان  
مدفون بویت دگار زان

پس پشت حضرت را التماس  
بہ اجناس کہیں وقت  
بیہ احساس میں پڑا  
نہ بانیہ دلویں، صحابین ادر  
تیر ہونے کا نہ کوئی وجہ  
یام عزت و حشمت جاہ و  
ایمان اندر ہے شمار

فصل در بعضی از خواص مایه حضرت صدیق رضی اللہ عنہ

[illegible]



از ان بعد از او احضرتی که بدست از ان  
از ان بعد از او احضرتی که بدست از ان



کرن گوش و اره سمع قبول  
پئی آن مہی مہور در زمگا  
گواه آمنہ کاہنہ شہس دہر  
صحابین و ن یار کتبارنی  
کرن عرض خدمت چچیم خبر  
کرتن ورن جاہلاہ زیر خاک  
خداہوم گواہ راست پاہن و غم  
فتادہ رضا آسہ بدت اندر  
لوکن ہند لوکن اہ دیا آجنا  
برائی رضائے خدا پیشتر  
دیا مال متہنیں کردگار  
دن لو قنادس سو سلح و سلب  
گزنہان خوش طبع و چہنہ سرار او  
برابر شرع و ورع خوب تر  
کران آسویکہ خہ نہیو ہو ثواب  
تہ تہو آجنا بن ہر سر قبول



منجانب طرفین بایست که در میان خود  
 یکدیگر را از این جهت که در این دنیا  
 هیچ کس را از این دنیا نیست و از این  
 جهت که در این دنیا نیست و از این  
 جهت که در این دنیا نیست و از این  
 جهت که در این دنیا نیست و از این

خبر باقیو مہ تم ز غیب  
 مہ کوتاہ محبت تند چوم نس  
 تہ اسما مہ پدم سویت جلوہ گر  
 لکھان دیر و چہ مہ ہفتان پر  
 غنیقن بلہ وارہ ایمان ان  
 گرس منز جمع اس تس و ریشمار  
 تہ ساری خراج تم بصدق قبول  
 عجب سویت کیاہ کرن بال زر  
 دو ہی تس محمد ثنا خوان سو  
 خصوصاً و نان اس تم بار بار  
 نفع آو ہر دم تہ در کار می  
 سہا حق مہ سند چہ ہون رضا  
 ابا بکری زان علاوہ دگر  
 کفار و دو بہ کہ سو صبا ادب  
 گمانس اندر لو کہ از زحم تیغ  
 شہادت لبنت یام گزہ بیدار

ز حالات صدق بے نقص و عیب  
 تہ کرتوت اسہ کلک بیاس  
 بہن جایی کرہ ہن و دیدن اندر  
 ز حالات صدق روشن ضمیر  
 بصدق رضا تو مسلمان ہن  
 نقد داری زیادہ کم علی ہزار  
 ز بس ز زوی محمد رسول  
 ز خوشنودی حاکم بحر و بر  
 ون کیا دوشن کوت یکسان سو  
 مہ ز مال صدق لب لب شمار  
 دو ہی بوم نازن خریدار می  
 پگاہ حضرت حق دین تو جزا  
 کرن ست زن آزادیت بال زر  
 بحیلہ ٹٹ نیوک از بس لقب  
 باوارہ مارہ کون بید ریغ  
 دوبارہ مکہ کا ہنہ نیرت بجنگ

دو مہ پدم سویت جلوہ گر  
 لکھان دیر و چہ مہ ہفتان پر  
 غنیقن بلہ وارہ ایمان ان  
 گرس منز جمع اس تس و ریشمار  
 تہ ساری خراج تم بصدق قبول  
 عجب سویت کیاہ کرن بال زر  
 دو ہی تس محمد ثنا خوان سو  
 خصوصاً و نان اس تم بار بار  
 نفع آو ہر دم تہ در کار می  
 سہا حق مہ سند چہ ہون رضا  
 ابا بکری زان علاوہ دگر  
 کفار و دو بہ کہ سو صبا ادب  
 گمانس اندر لو کہ از زحم تیغ  
 شہادت لبنت یام گزہ بیدار

کمالا و فضلات ذات اندر  
 انان یاد در شعر با صد ادب  
 ز دوی محبت از بس طرب  
 پیمت بہو وارہ یحیی بن  
 ابوبکر از کار کرب  
 کھوئی غذا بے غلام  
 کون اسو افشار مہ دو گاہ  
 دو بہ کہ سو صبا ادب  
 گمانس اندر لو کہ از زحم تیغ  
 شہادت لبنت یام گزہ بیدار

کون اسو افشار مہ دو گاہ  
 دو بہ کہ سو صبا ادب  
 گمانس اندر لو کہ از زحم تیغ  
 شہادت لبنت یام گزہ بیدار



بن عوف بن مسعود بن عمرو بن عبد الله بن عمر بن الخطاب بن النخعي بن مالك بن نويرة بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان



حضرت صدیقِ اعظمؓ و بیانِ کائنات

و ان دولت ز قایب است برین کلام  
اول بیدار گام او

اداکر بایک دایرہ میں  
زبان ترک  
م







[illegible]

قدم گنزدن مہل اک پور آسہ  
صبح وقت سید مدد شیک امام  
لطیفہ بہن نزد صحبت بار  
ہست اصحاب دمسجد مصطفیٰ  
کر کئے کمی بیشی شام و صبح  
نکھ آسودا لان مامت عمر  
سوئی سچ گز ماں آں ماندا  
سو ہسر کران سو دین پروری  
پئی جنگ در جنگ کرتنگ آسہ  
چھلت وز حمیہ سو در عدل  
وژان آسنہ اہل صدق و صفا  
پرست با جماعت صحابہ نماز  
نہ لوک روز و روزنگ دہر  
صدیقین دتن از حدیث کتاب  
حمدش ہم ہم سید اللہی نیک نام  
سدیقی سخندان ہم پر ہنر



زدن و بیگانه کردن و زدن و بیگانه کردن و زدن و بیگانه کردن  
 و زدن و بیگانه کردن و زدن و بیگانه کردن و زدن و بیگانه کردن  
 و زدن و بیگانه کردن و زدن و بیگانه کردن و زدن و بیگانه کردن  
 و زدن و بیگانه کردن و زدن و بیگانه کردن و زدن و بیگانه کردن

بمن کرد وایت تو خواه مخواه  
 بلا شک جو میچیز شیر و شکر  
 دهم به درین شعر گوئی سواد  
 بتیلم جان تاج ایمان لیسر

متن منزه شک از نه هیچ گاه  
 تندیس کلام شیرین اندر  
 الهی جان عادل پاک زاد  
 به ولت می خلعت دین به بر

ذکر گمراه شدن چهار کس و دعوی پیغمبری دادن آنها و از آن  
 جمله سیل کذاب که این تمامه بود که در سال یازدهم زحمت  
 ظهور نمود

گلن سارنی بر لب چو بیار  
 نخلوت نشین من کرت درین  
 نخلوت نشین من کرت درین  
 کره وصف عاشق بشیرین زبان  
 کره وصف عاشق بشیرین زبان  
 که و مه چو ان پرو هم ماده نر  
 تلن شور و شر از در و د و سلام

و لولبلو لج فولی در بیار  
 به شوقن کلام کل اثر در چین  
 به شوقن کلام کل اثر در چین  
 شکر طوطه ان در بیان  
 شکر طوطه ان در بیان  
 نه عنوانه بیهین سری جالور  
 کرت گوش و صف مام بهام

زدن و بیگانه کردن و زدن و بیگانه کردن و زدن و بیگانه کردن  
 و زدن و بیگانه کردن و زدن و بیگانه کردن و زدن و بیگانه کردن  
 و زدن و بیگانه کردن و زدن و بیگانه کردن و زدن و بیگانه کردن  
 و زدن و بیگانه کردن و زدن و بیگانه کردن و زدن و بیگانه کردن

تمام من سخاو و خیر و خیر  
 و نیمه و نیمه از حضرت  
 گشت این چنین و در  
 چنین قوم و چنین  
 و چنین و چنین و چنین  
 و چنین و چنین و چنین

زدن و بیگانه کردن و زدن و بیگانه کردن و زدن و بیگانه کردن  
 و زدن و بیگانه کردن و زدن و بیگانه کردن و زدن و بیگانه کردن  
 و زدن و بیگانه کردن و زدن و بیگانه کردن و زدن و بیگانه کردن  
 و زدن و بیگانه کردن و زدن و بیگانه کردن و زدن و بیگانه کردن



دینار بیست و یک  
کتابخانه جامع کتب خطی  
موزه ملی ایران



دو ما اسے دین ہی مقرر  
جو نیکو خلق میں تھا  
وہ چاہتے ہیں یہاں دھبا  
کفر بیکار کہ  
نہ ہر ایک کفر بیکار کہ  
پہن پان کھڑا لاق ناکہ  
دین سخت کفر کی زنجیر  
زمن کی کھڑی کفر کی زنجیر  
ز دنیا بیکار اور کفر کی زنجیر

خبر حکیمہ کہتو ہو لو اک آتشی  
ملک کر کہہ دیں ہی چھا ہنر  
سوزن شاہ کو نیشی نش پرن  
ہنہن سوئی طیبہ گزہن لوان  
لعلم وصال حضرت انجناب  
رسول خدایا تھ گے دہن  
شیر نڈیرس سری گیہ خبر  
لو کوہ چوہس تو بہ کیا ہ گمانہ پن  
رسول خدا غیر چون و حیرا  
مسلم چو کیا بر زبان ڈال نہک  
چھوٹی پڑ سوڑی نت اندر نصف  
دھان شریفہ منزہ دہن  
ولیکن یوان چھوم مرثہس خدا  
دفر اورا ورن نہ ہن بر زبان  
نہ خنجر نہ نیزہ سینس ورن  
نہ خنجر نہ نش نیزہ سینس ورن

سید جبار و گاه و فراه



زدن کشت آب  
 کین تر کشت آب  
 زنه آب بکیار ز کوه بجای  
 کوه کشت آب است بنیاه  
 ز حکم ضایع است دور کار  
 بکیار از حکم دور کار  
 چینی پاشنه پاشنه  
 زنه پاشنه پاشنه

لَدُن طُغُولِ زَلِیلِ فُجُونِ وَ حَمَرِ  
 بِکِمِه جَانُورِی سِه بِه بِه حُبِ ا  
 ز خُجَلِ چِه بِا نِی گَزِ اَن دِ دِهِن  
 رَطَبِ عَارِو نَطَ اَن اَن اَن اَن  
 یَمِ نِه یَمِ نِه یَمِ نِه یَمِ نِه یَمِ نِه  
 یَمِ نِه یَمِ نِه یَمِ نِه یَمِ نِه یَمِ نِه  
 دِوَانِ چِوِی اِوَانِ خَالِقِ لِحْمِ نِه زِی  
 سَرِن مَرِ سَلِیَمِ نِه یَمِ نِه یَمِ نِه  
 دِوَانِ کُورِ تَه کِه تَرِ اَن دِوَانِ اَن دِوَانِ  
 فِقْطِ لُوکِ قِمْ اَن دِوَانِ اَن دِوَانِ  
 بَرِ اَن زِ اَن زِ اَن زِ اَن زِ اَن زِ  
 مَه تَه کِ مِ لِه شِه اَن دِوَانِ اَن دِوَانِ  
 بِلَازِی لِه شِه اَن دِوَانِ اَن دِوَانِ  
 تَه کِ کِیَا نِه اَن کِ کِیَا نِه اَن کِ کِیَا  
 وِی مَعْجِزَه مِ نِه یَمِ نِه یَمِ نِه  
 لُوکِ مِ نِه یَمِ نِه یَمِ نِه یَمِ نِه

این شهر است که در این زمان هر کس که بخواهد  
از آنجا بیرون رود باید از راهی که من  
به شما نشان دادم عبور کند و اگر نه  
بسیار دشوار خواهد بود.



دوین عالم منزه است از هر چه در دنیاست  
و کذا ای که خود را از این عالم جدا کرد











هر چه در دین است و در دنیا  
 هر چه در دین است و در دنیا  
 هر چه در دین است و در دنیا  
 هر چه در دین است و در دنیا

هر چه در دین است و در دنیا  
 هر چه در دین است و در دنیا  
 هر چه در دین است و در دنیا  
 هر چه در دین است و در دنیا

شست و پودن هرگاه که کارزار  
 صلاح و نیکویتی بهتر کردن  
 بی مصلحت فاسد آکل آن  
 زه گشته سوی سجایه پیرهن  
 بدایا علاوه از آن بی شمار  
 نبوت تحفه بود نه کینه بشرین کلام  
 مسلم طلبیدار پیوی گوشتوی  
 غرض پر یکوی چپوش ته تین کلام  
 و نهیت را وفا صد کرت و کال  
 بکذا آب سجایه شاد آب اس  
 پی مهره دپوش بعجز و نیاز  
 بقول دیگر خوار و ناپاک دین  
 مسلم مرت آن زن کینه و  
 چپ بعضی لکھان را به از کفر و کین  
 ترهی مش مننه پمیری کینه و  
 خدا خوار کنش بنار حیم

فرم ما آنکه سید بهوار و خوار  
 هناه واته پین گناهن درن  
 فون ساز و جاد و گله نش و ن  
 بهنن تحفه لعل و نگین کهر  
 گداگونه نزد خداوندگار  
 ون گشته ش میانه طرفه سلام  
 خریدار نازن سیوی متوی  
 فضل امنن دن دن دن صلاح  
 شچیه بیت اتمطس زن کا و  
 ز عشق کلان مثل سیما اس  
 بخشی ادا گشته کنی نماز  
 بدخ سیدیه مع الخالدین  
 زنده روز در ش هبت هشت در  
 معاوی شین با سلام و دین  
 زاناه ترشروی ته بد کهر  
 با مرآة لوح در عذاب الیم

هر چه در دین است و در دنیا  
 هر چه در دین است و در دنیا  
 هر چه در دین است و در دنیا  
 هر چه در دین است و در دنیا

هر چه در دین است و در دنیا  
 هر چه در دین است و در دنیا  
 هر چه در دین است و در دنیا  
 هر چه در دین است و در دنیا

هر چه در دین است و در دنیا  
 هر چه در دین است و در دنیا  
 هر چه در دین است و در دنیا  
 هر چه در دین است و در دنیا











سدی را سخن گوئی که  
 خوشی یزد که آن بی صفا  
 نمایان بینان در آن  
 بیک حلقه که ماه افروز  
 ز خنجر خدای سر جگر  
 و انتهای یک پاره پاره  
 گیت پاره پاره ز هر  
 دین مازده نشین و پیغمبری

دیک حضرتن تن چھو فیروز نا و  
نقول دگر آمتن گوش کر  
دلاوریں عمال سالار دین  
تمی پوزیدہ زاسو د کینہ ور  
و تہت جمع لشکر کرن بشمار  
پنی جنگ آن دشمن کینہ خواہ  
ز بعد فات رسول عرب  
عمالن ز صدیق اکبر دوان  
خلیفن بعکرمہ بن زود تر  
و تہت عکرمہ راوشکر تنہن  
و نہ عکرمہ سود رہ گزر  
زیاد بناو سوا اندر مین  
ہتہن فوج بہتہ پیو بان و الحمار  
کران یم زہ در آسہ و نہ کارزار  
بحسن کجیر تہتم کر کمر  
سمت کر کہ با ہمدگر جنگ سخت

کرت اره یس اسودس ماره آو  
مه پهر خضره زین دینا هوشکر  
سو یاد رسها آسو گو بره زین  
سو شجره یس مخالف چهره عراند  
قو بدست میم آس تیر زور دار  
سوئی اسود بد صفت و سیاه  
باسود سینمت چو گد گوی حرب  
بکنک طلب کنه کهنه بیلوان  
بعمال میت فرج و لال سحر  
ظفر پیکر تیغ و خنجر مهتن  
باسود مهتن پیه بلا یاه دگر  
بسان تیر چو المزد شمشیر  
پئی قتل گئی اسودس سبب تیار  
مهتن پوکی عکرم میت خنجر گدا  
شبانگه پئی قتل آن کینه ور  
گرن بی دوستی چار مهتن تنگ سخت

خلق و دعوی و آن از خوی  
 فین را نمی تیره چه گفته  
 ایازاده نیت بی گناه  
 ز که طلحه این هو یکباری  
 که دعوی پیغمبری کرده بود  
 نیت خود را

مقابل کرده  
بر وقت  
سوا بن خولید طحییب  
از این غزوی مشهور سری  
که در حلقه از سرور انجمن جان  
رواجا بکیت گدو اندر جهان  
عظیمه اگر چه در دست رای  
خوبه کمال و شایسته ای



زان تنگ رنجگاه که در چاره کن  
 زان تنگ رنجگاه که در چاره کن  
 زان تنگ رنجگاه که در چاره کن  
 زان تنگ رنجگاه که در چاره کن

ز قوم قراره سو بدخت آسو  
 طلیح سندی یا و غنوار کون  
 گمت خیر نی ایره در حریف آد  
 و تبت را و دود به که روی فتول  
 ولی آب همراه بتنگ دانه که  
 اگر جایه انت سپن خشک لب  
 طلیحین بده چو تبت اضطراب  
 و نونک من آسه بوم هم سفر  
 مرسین کزین چو سپر  
 دلیر آسه سیراک سو سیدن آ  
 اذین راه گراتام بهت فانه آب  
 اکھا کھتو بکیار براسپ تر  
 به و چتین سری شاد از حدین  
 خلیفن بده بوزیر بش خبر  
 بی رفع فتنه فاد شد بده  
 و نونک شکر تبت و دتر

و نه دلته مرتد گمت سخت آسو  
 به وقت تبت مددگار کون  
 ترک آسه کزین صیام و نماز  
 براه سفر قوم بهت زیاده دور  
 نه زانکه که تبت سخت رنج سفر  
 بی آب بتیاب ز تاب تبت  
 بگرد آب گیمت پی عدم آب  
 متن و اتنه زاه نه رنج و ضرر  
 قدم دارد بهوارا نشت سیر  
 بران سیر فریه نه چو سیر و گذار  
 گلو نه تلبو تریش بهت اضطراب  
 یهین پیو تبت آب مشکین اندر  
 عجائب پرست خال مرتد سپن  
 طلیحین چو تبت تبت بهوشور و شر  
 طلیح نه دل خال داین و لید  
 طلیح کس کنوی گزده براه سفر

زان تنگ رنجگاه که در چاره کن  
 زان تنگ رنجگاه که در چاره کن  
 زان تنگ رنجگاه که در چاره کن  
 زان تنگ رنجگاه که در چاره کن

اگر راه سیاه رود و دیوار کردن  
 در کوه پیگاه در این کوه کردن  
 بین کوه در این کوه کردن  
 بین کوه در این کوه کردن

بهرین بهرین بهرین بهرین  
 بهرین بهرین بهرین بهرین  
 بهرین بهرین بهرین بهرین  
 بهرین بهرین بهرین بهرین



کوت دوم به نام روزگار  
کوئی بیایم از این عالم و گاه  
بازم تن را در چشم دگر نظر  
دین دینه ناپا روزگار

---

در بیان دانه تلخ و شیرین  
چند اسامی و بیاورد آن  
شکر لبیب تر یافتن از

وفات لث ۵ محرم ۱۲۶۰  
امی وریه و حبه اندام  
زند واریه و حبه اندام  
و کلین صحابین و  
ریشی گزده وون  
اسامه و حبه اندام  
و حبه اندام

صاحب الزمان  
اسلامه من زید انکس  
تین پویمت لصدوقین  
شیر کفیه  
نوع نام و ماویس بیدار  
که بنده کی که بیایم  
محرور و مکرر  
پیش و پس  
بنا و بنا



ابو  
 سعید بن عبد الرحمن  
 قتاداک بیه بن جراح در او  
 سعید ازل سعید بن سواد  
 سعید بن سعید بن سعید  
 اسامه بن سعید بن سعید  
 سعید بن سعید بن سعید  
 سعید بن سعید بن سعید  
 سعید بن سعید بن سعید

کمر بسته شه به زن شه بان سپین  
 تمن گزخته مک پور یا هین فصل  
 ز شیر خون ز کعبه و ک زهر  
 درن کیه چو مال غنیمت حلال  
 تهنو تهنو بے خبر یا طه وانت پیک  
 رحیمی واره از هر بلا و خط  
 بنسٹ و هیت فوج تمن درک  
 از ان رگد ز زاده شیار چه  
 خبر گیرم بزم ز بر پهلوان  
 اٹھا و ہمتا رنجہ ماہ صفر  
 زلف دیر حق سپد تہ بقرار  
 جناب تہ بقرار ای اثر  
 جد و م از پی کارزار  
 اس دین رٹ رٹ بقتلم  
 انک تنگ کا فکر ک پای لنگ  
 بریدس اتہ و ذہ جنگی لوا

△△

۵۵  
کُنْ مَرگِ دِه بِرِ صَحَابانِ عِلّام  
سَرِ ادا دِلونِه بِرِ کِهَنه زَنده دِل  
کِه حاکمِ اِنِ صَحَابانِ اِنْدَر  
دِنِ نَوینِ اِنْدَرِ مَصْلَحَتِ بِرِ کُور  
اِنِه اِنِه دِنِ اِنِه اِنِه دِنِ اِنِه  
اِنِه اِنِه دِنِ اِنِه اِنِه دِنِ اِنِه  
صَحَابانِ پِهِنِ اِنِه دِنِ اِنِه  
دِلکِنِ خُجْمِ اِنِه دِنِ اِنِه  
سَرِ کُنْ مَرگِ دِه بِرِ صَحَابانِ  
کَرَنه دِلکِنِ اِنِه دِنِ اِنِه

دینتای از چشم زانوی در نظر  
بسی اندر زای ساری ساری  
زبان و اصحاب عالی بنبار  
مددگار دین خضر پادردگار



فهرست دارد  
نیزین بوط فو حین از رخ روی  
کجگاه زنده دارد به بیخوده در او  
کریمه نشسته اینجا بس معجزه را  
بی کسی است که بی عین زنده  
نیزین در ادراخت و کلام  
نیزین بوط فو حین از رخ روی  
کجگاه زنده دارد به بیخوده در او  
کریمه نشسته اینجا بس معجزه را  
بی کسی است که بی عین زنده  
نیزین در ادراخت و کلام



[illegible]



دوی ای که کف از فضل زده و پله  
کلیه نازده ز بعضی و عباد  
بسیار است در کار دین و دنیا  
ز بوی کبریا صفتش را سو  
لگه یونان است و خلاقیتش  
و زیاده و کمیش و بدستمال

بفاروق خوشحال صحب کرام  
 بمہارنہ بیج دوم شیر نر  
 ظفر یاب شکر تہن ہمرکاب  
 گر ننگ چارت کرن جنگ سخت  
 سین دل ظفر یاب رکہ زار  
 سین سر سر مزدن قتل عام  
 سین غرق در خون بد و زکار  
 کرک باغ ویران ویران سر سر  
 کرک باغ ویران تہند سر سر  
 زراعتی ڈاک متو مک کرت  
 اسامین تہت از غضب لیس  
 انک تنگ در جنگ شرک تمام  
 کہ از تیغ گاہی ز تیر دو پر  
 غنیمت تلت را و ہشتم و جاہ  
 ز ابی تہت آیش کر تمام  
 سو شہنہ ز تہن شیعہ کی خستہ حال

سپین یلہ کرک ر مدینہ قیام  
اسامہ بہت درو راہ سفر  
بابی یہن بی بصد صطراب  
من سیت یم آس و لتنگ سخت  
بی یم اہل اسلام و خمر گزار  
ز بس حمد تیغ صحب کرام  
سیاہ مار کا فر صحب کبار  
گر و منزہ کڈت مال آنک نبر  
گر و منزہ کڈت مال آنک نبر  
تہوک تیز قار نیزن و رت  
ہن قائل مال سند و فصاں  
لیو اندر کڈت ہن آنک بد لکام  
ژن کافرن سرفرو ہنک حکم  
نرمیت کہت ہن تل سٹھار و سیاہ  
یہن کر کہ اندر مدینہ مقام  
شریک نہ ہزن پو کہ گی پامال

دیدی ای که دانه دیه و  
ببین بدوامی یا بدلم  
ای که شادون نه تی پیرودگار  
ای که سهدی موی کاکار  
ای که سیم گل شکفتن کار  
ای که سهدی صحرای کمار  
ای که سیم گل شکفتن کار  
ای که سیم گل شکفتن کار

△△

دوان گزیده و فخرنامه پیران  
انسان بگویم و نه فخر  
نشان بیخنده انعام آنه دان  
مشوره کدین خلیفه صاحب  
کرامت و یاقوتی منع آن

ولی دادن  
و باز ماندن صلیف از اند  
صحابه که اولی و حق بود ای  
صلیف بر قتال مل داده گفت ای  
کردن این راه را صلیف  
پیوست هر چه وارد صحیح در کتاب  
پس انداز فانی را ای سوی ملک  
که است بخت بخت بخت بخت  
بخت بخت بخت بخت بخت



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين







[illegible]

بسیکونتهوک رحم اسلام و دین  
رکاوٹ کرکنت چہ ماہ فضل  
زبس حبت اسلام و دین پیری  
زکوة مائی پیر اکھا دیا و ما و  
ممن پیر سپین زور شاہ شہر  
در اسلام و دین تری ہر عام  
بمحتاج و سکیں فافت کرک  
دعای بہرقت تھا م قبول  
بنو البصر عفو جرم و خط  
مہ تعاون گرفتار رنج و لقب

سخن سخن از گنج لعل و گهر  
خردیدار عاشق و همت جو شکر گشته  
گرفته این شادمان ز لک غمگوی غبار  
و بهین تم ز صدیق اکبر تمام

دین مردن ترک صوم و صلوة  
کمر زکوة  
خلف دینی بیهوشی  
دین مردن ترک صوم و صلوة



اگر بستر نرسد که در میان  
 کن خودی که در میان  
 بغایت از آن حال  
 و بهشت در این عالم  
 اگر بستر نرسد که در میان  
 کن خودی که در میان  
 بغایت از آن حال  
 و بهشت در این عالم

سوختن مالک این نوریه پیر  
 می پیر می شناسد که در ده تر  
 سهاه خلق از دست او که ک  
 پس ناگهانی امیر خس خبر  
 سحر جوهر خالده نامور  
 گشت اسود پس خلیفین بطرح  
 نه بوزت بهشت را و خالده لیر  
 دین نه کهنه شکر شیر زور  
 و لوزنگ انبوی شمشیر خبر  
 کردان کباب احکام اسلام دین  
 بران بانگ و تکبیر حیا بانیا ز  
 تفحص کسرت و ابره این و بیه  
 روایت چه که مشرق قول دگر  
 ابو بکر صدیق بی گمان  
 کردان از سر حجت دین رسول  
 و لوزنگ یله تو پیوست چو شیر

شفی اسو مت کانه دپنه سعید  
 دین چه سو پیغمبر معتبر  
 زاندا نه زان جمله مرتد کرک  
 زان نوریه زن بد سیر  
 زکار طلح به بهر دور  
 نه شکر نهین گره نفوز و قلاح  
 یهین پیو یطاس اندر مثل شیر  
 صحابه دینش سوزن زور  
 زاعرابی می به در امت نبر  
 مسلمان بنیا یا که از شر کین  
 ادا چه اگر ان بانه و قح نماز  
 و چه کس خداوت گره کس نیه  
 لکھان ایل داس چه در سیر  
 سجد سیر یا سوش که روان  
 به تنبیه قوم طلوم جهول  
 بصحرادین و لیر بهر لیر

و بهشت در این عالم  
 اگر بستر نرسد که در میان  
 کن خودی که در میان  
 بغایت از آن حال  
 و بهشت در این عالم

زوشت بهر شایستگی  
 زوشت بهر شایستگی  
 زوشت بهر شایستگی  
 زوشت بهر شایستگی

بجال در خلفه ز کما  
 ادو دوزان و ز کما  
 کنو دوزان و ز کما  
 بجال در خلفه ز کما







و اینست که در وقتیکه  
بیشتر از آنکه در وقتیکه  
بیشتر از آنکه در وقتیکه  
بیشتر از آنکه در وقتیکه



من ترمیم این کتب را به دست خودم کرده و در این  
کتابخانه بجا آورده و در این کتابخانه بجا آورده



پاک و  
علاقت نکو و دوستی و  
زیر کاری و آفرین سلام  
کسنت چشمه کت این بیام  
کران دین بهر این راه رسول  
مستقیم نشسته در ملک و قول  
زید عاتیت است و نه کفر گنا  
علا بینه یکه و فتح و ظفر

۶۶

[illegible]

بہارِ عالم و آخرت  
مکتبہ عالم دارین  
بازارِ اکباف و ارہ  
روان گری

زائل شیرچھو مہ نذر کتاب	مہ مت محمد کالت کتاب
-------------------------	----------------------

بغمال و خلد  
ز کفّه مال و النّ  
باطراف اکلاف و راه صحایف  
روان گئی بفرموده اجنبای  
بجبین علا در او با صد طرب  
بفرموده یاد شاه  
بفرموده و انت بامنت و در  
دوید که ای کاه بکری  
دوید که ای کاه بکری











وفا ن زینت انیست که ای فن  
زما ن سیه منو که که یه کن  
نه بیهو ک غله و افون فطراه ناب  
یمن ان سین سخت در خطر ناب  
یه یکاه با ای بو و اسدین  
کیا سن من و هم پید  
که داران خند



بیجا بم را و من  
 تهنی می صبا یی  
 ریت آن صبا یی  
 دیان که خایین

خدا را بچاه روزنه پازان  
به کیا ه سوز گریه صحابین دین  
ز گلشن چو گلبرگ گو یا هنر  
لکس گزیده مژدین بنه شام  
یو بی گیه قیامت که تلنه  
تو کل کرت بر جهان آفرین  
بر یو غم مه مانر گزته یو دلقرا  
چه امساید نه هر گز ملاک  
چو بهتر متنیم زایل شد  
و یو دوت بنام جهان آفرین  
مقابل با عدای دین بر جنگ  
چه بشکال دین خوف گز نه ملاک  
عطا گزیده فرحتا غم قریب  
که ستانه خوشید فرح فلاح  
کز یو توه کمر بسته راه صواب  
تهوت بر زمین بر لجز و نیاز



در یک روزی که در میان خفا  
 و در میان خفا و در میان خفا  
 و در میان خفا و در میان خفا  
 و در میان خفا و در میان خفا

و در میان خفا و در میان خفا  
 و در میان خفا و در میان خفا  
 و در میان خفا و در میان خفا  
 و در میان خفا و در میان خفا

و در میان خفا و در میان خفا  
 و در میان خفا و در میان خفا  
 و در میان خفا و در میان خفا  
 و در میان خفا و در میان خفا

که بر آسوده نرفته ما آنجا  
 و چون که گوشتن ناله خالی ز آب  
 و زن و الوهت ناله سازن نرغم  
 ان بوی هر کس نشسته در بیان  
 جو گوشت که گوشتن نرغم و پاری پس  
 زین تنگی آب ناله چو  
 ازین راه مرده و همین گونه آب  
 نرغم و آب چشمه مرده و همین گونه  
 بشیرن زبان بوی هر کس پس  
 سرگی که بوی آب ز لال  
 و یامن سلوی و نرغم از آسمان  
 خداین که آسوده سلوی عطا  
 کلیم اللهس و سلوی و من  
 گراه ال فراره کرت و بر و  
 نرغم بی شکرت که زور و  
 جهل شکرت که لکه و هم خیال

که بر آسوده نرفته ما آنجا  
 و چون که گوشتن ناله خالی ز آب  
 و زن و الوهت ناله سازن نرغم  
 ان بوی هر کس نشسته در بیان  
 جو گوشت که گوشتن نرغم و پاری پس  
 زین تنگی آب ناله چو  
 ازین راه مرده و همین گونه آب  
 نرغم و آب چشمه مرده و همین گونه  
 بشیرن زبان بوی هر کس پس  
 سرگی که بوی آب ز لال  
 و یامن سلوی و نرغم از آسمان  
 خداین که آسوده سلوی عطا  
 کلیم اللهس و سلوی و من  
 گراه ال فراره کرت و بر و  
 نرغم بی شکرت که زور و  
 جهل شکرت که لکه و هم خیال

و در میان خفا و در میان خفا  
 و در میان خفا و در میان خفا  
 و در میان خفا و در میان خفا  
 و در میان خفا و در میان خفا



اینک بر کرم به عفو دهیم  
 اینک بندگان را کارزار  
 به بند و اعدای میم  
 از ان بعد بگوئی پی  
 سلاح و کمر بسته ساری  
 دن بسید بگوئی جنگ یار  
 چه بیم و چه

بهیم علم دی که صیانت علی بن  
 بهیم آمد کلاه که گشته است  
 اکاه از دوشای شایسته اندر بلا  
 بین این شاد و پیش کرب  
 کون از من دیند بهیم یادگار

بدارن خیمه عروسته  
یکین تنگ خوار گشت  
بی گریخت مریدان  
فرخنده گشتین  
دوای کافران  
که کاه کاه

کمر بسته وزن تو همه گزیده تیار  
 مگر یات کز گدازه متن پست پموک  
 پس آنکه توه آینه کدلت سر بر  
 علاءن سوی دشمن کینه تو ز  
 اوی خیره پنهان نیوخت  
 کمر بسته وزن صحابه تیار  
 یهتن نیو سو جاسوسان است خبر  
 کدلت آنکه قیدی کدلت وین کمو  
 خمیازه زن آیتیرت تمام  
 سلاح بسته یکبار چون شیر  
 سراز تن کت یک یک یکم جدا  
 آتش کت بهتر جان زان جزگا  
 دار و دم پست زایه قلعه اندر  
 پست تو و کافران مال و زر  
 فتح لبته یه گی بر اعدای دین  
 یمن بندینش علاء و بر و

بکفار بحرین پی کارزار  
 کیت مارہ آوارہ کرتین ہموک  
 بکفار لڑتین کھمو کیا چو در  
 سخندان نہ باز جاسوس سون  
 چہ کت حایہ وزت تہ شیر نہ  
 چہ ترقیت فرصت پی کارزار  
 و نیت گو بسوی علائق سر  
 کفار شبحخوان گردن ز مو  
 یتھن پی نہ شکر گہ ذوالکرام  
 شبانہ یتھن پی کفار اندر  
 نہ زن گو کہ نازل ہو غضب خدا  
 زلت ای کیتاہ بنت رویاہ  
 زندگی گو بیابن چہ قرن اندر  
 صحابو نہ آنک تلت سر بر  
 پیر کحمید سجد بجان فرین  
 کر نہ بیوٹ بیت زین غلط گفتگو

[illegible]



بهجت کمر بسته یکی راسی  
 کمر حمله یکبار چون شیر نر  
 خفت اهل ذلت ملکافون بلند  
 بویک بیدارند دیو و جن  
 دریا دوان بوج و جاب  
 حمله یکبار کمر بوج  
 تنگ تنگ کمر بوج  
 از زمان یزدات دیک  
 شرارت بخت

گنجهای آسمانی که می آید  
 به یاران که در کافران  
 گنجهای آسمانی که می آید  
 به یاران که در کافران  
 گنجهای آسمانی که می آید  
 به یاران که در کافران



[illegible]

بهر کسی که در این کتاب  
 بنویسد یا بخواند و در هر یک  
 از اینها عمل کند یا در یکی  
 غرض را بداند یا در یکی  
 سلاح و کمر بسته یا انتظام  
 بپوشیدن و زدن ملک به اهل دین  
 پس از آنکه به رحمت دم زندین  
 گذشت اسرار صوری

۷۲

کمر بست بکند دین کلاه  
 دوشی طوفان کین و باد  
 این شود در حاکم کلاه  
 زین که دوازه زان زنگاره  
 گریه خوار از اسماچ بیه  
 نینج ز منین گریه بیه  
 زوشت بیون جالور بی بیه  
 پیش پت و تخان اسو گریه  
 دران مهر که از بیه  
 ز مهر

تقاره تُلان آسوشور فلک  
مرد نیک شتر اندران ترکمان  
بدارین تهِتوشور و غوغا سپین  
سخن مختصر بعد جنگ دراز  
ز گمر زهستان گه ز تیغ و تبر  
ز بس خون آن شکر دشمنان  
قیامت بیا کافران گیه  
از آن بهر خئی خون بین لعل گون  
زالله اکبر سپین شور و شر  
پتور و دین مانده در حرگاه  
غنیمت تِلت تم بتن هم کاب  
شش ساسین سواران طومان  
پیاوه میس در کارزار  
به بحرین یکبارگی گزفته رای  
ظفر لبته بر کافران کمین  
علا و تنه یکبار بسته کمر

و سان آسه گو یا که غیبی ملک  
 پیران آسه بر خون اعدا نماز  
 غضب کا قرن پٹ ہویدا سپین  
 مظهر سپین شکر پاکیا ر  
 تمان ز ملک دیو سارن جگر  
 بدارین سپین جوی خو ہزار و  
 کنوی آب شبنم ہو طوفان یہ  
 سپین تہنو پکان سو ذریای خون  
 کین زرتہین کافرن پھو کمر  
 لکت شر زنا نہ بجالنبا ہ  
 تہن گیکھ شکر سپاہی صاب  
 حصہ وہ قصہ سپین مختصر  
 بقسمت نہ ساسن کاند شمار  
 ز دارین بہت نام پاک خدای  
 خوشی سان تہر بیٹھ اصی دین  
 بہن ج راوشکر صبد شمع و

دو کلمه خدا داد و راه سبیل  
در خیمه منظرین و جادو  
زیر چتر ابرو که در دست  
پیشانی تو را بزمین قرار







ازین دار فانی بدار البقا  
بین جلوه که بیدار خدا  
که کافور که ز خلد گذر  
هر طوف که مرند و کد بر  
که کشید این دولا ز خلد  
که کال تن حال نیست بید  
یقط این ملک دلا و ارا  
نمران مرند و بیدار  
جمع قون جم که ز خلد  
طبع این که ز خلد

علمدی لغت بیه بنیان  
 لغدی فندک نرسد بهر  
 بهرین که دیران شکست  
 بهرین بود بهرمان بیدار  
 بدان بهر هر چه بیند و بشکست

جلندی میت بیت نقد و  
کردن جمع یکدم خلایق  
پیرین غط در عثمان نبر  
وین سر بر عثمان نبر  
وین سر بر عثمان نبر  
وین سر بر عثمان نبر

در عین حیات خیال و  
بهم بآبشاران دلی زایل  
و خفیه و

سو و کن چو اند غریبی میت  
چو یعقوب چو س بو کران انتظار  
فرس حاج آفده کرسه  
دن امید حیم چان ای کردگار  
بصحت سلامت بین بیت گره  
بگلخن لکت چو س چو گلبرگ تر  
مه سایه اند یک چه نیم نیم تمام  
کتهن هنر رفاقت مه اتان چنه  
بو هرگاه که مسکین نادار چو س  
صبر میون پانی کرک خسته حال  
مه امید حیم زیور دگار  
بویم پید کرسه روزی نیم

به تحصیل تعظیم نیرت گمت  
ته آسپاسو یوسف دین درکار  
گدالقمه جو بکر سببه تھی  
بطالاسویان مہ ماوم دوبار  
منو چشموی تھی سواژنم برہ  
چو سنین میدان کوفس اندر  
اذاچیم دو ان رات وہ صبح و  
انی بوزا تھی ہندی کیا ونہ  
بنانی سرعاً جزو زار ہوس  
زبردستی ہند چو منہ کڈیجیال  
دیم سوی تلی ایم می بکار  
مہ سوی ارہ پیرچیم تہ تہہ کم

ذکر بیان دت اہل عثمان و مہرہ و مقابلہ نمودن جلدیقہ بن محسن  
خمیرئی عرفیہ یارقی و عکرمہ ابی جہل باہنا۔ میگوید

بصحت حکومت بلاشبہ شین

امام رسل سيد المرسلين

در عین حیات حیات یون  
بهم با بباران ربا ز یک  
و در عین عاصی که منت از راه صدق و یقین  
و در راهی که منت از راه صدق و یقین  
و در راهی که منت از راه صدق و یقین  
و در راهی که منت از راه صدق و یقین



این کتاب در جنگ بدر و کربلا  
 و جنگ خندق و جنگ خیبر و جنگ  
 جمل و جنگ نهصد و شصت و یک  
 سال از آن بعد از آن که در آن  
 دوران شهر مدینه و مدینه  
 در آن زمان از یاری و یار و یار

در آن زمان از یاری و یار و یار  
 در آن زمان از یاری و یار و یار  
 در آن زمان از یاری و یار و یار  
 در آن زمان از یاری و یار و یار  
 در آن زمان از یاری و یار و یار  
 در آن زمان از یاری و یار و یار

پیوسته آن می بود و بود و  
 زلفت کی نتوی از لقیط نثرند  
 نتوی میثیت هر دو نیکو سیر  
 به شرب به پیش خلیفه روان  
 بغیرت سو سردار عالی ان  
 گمت سخت شکر شکر کهن  
 حده دامن غم نه اسلام دین  
 بمهره روانه گردن نه دود  
 بنی است خلیفه نشسته بود  
 بهت آسواغ بخت و طفر  
 خبردار گشته ای بل نکیتم  
 سوئی شهر مروی ناریو گجه  
 آن کسند خونه شیر نریوان  
 چو بلبل از آن تم چمن در پس  
 مرن کفر کی شیر به شمار  
 دوان گره همتن شکر طفر

بیکار زل می دوشی سرگرده  
 کوه ها اک سحاه آسوا بالا بلند  
 بهان بیت تمنت بونه کا نه جانو  
 روانه که ک قاصداه اک دوان  
 ابروی قاصدیت خلیفه و ن  
 چو عثمان مهره و شهر مین  
 چهره مرتد گمت سر سزل کین  
 آوی کن دیش آ ای ای ناموله  
 و نه عکرمه آسوا با صد شکوه  
 ز جنگ سیلم سو عالی گهر  
 ابوبکر صدیق لکھوسه تام  
 مه سوزم خذلیفه به عرفجه  
 همتن فوج ساری لاد و جوان  
 بعثان در مهره شهر مین  
 کرن باغ دین تازه چون فیها  
 بطرف بیامه ده بسته کمر

در آن زمان از یاری و یار و یار  
 در آن زمان از یاری و یار و یار  
 در آن زمان از یاری و یار و یار  
 در آن زمان از یاری و یار و یار  
 در آن زمان از یاری و یار و یار  
 در آن زمان از یاری و یار و یار

در آن زمان از یاری و یار و یار  
 در آن زمان از یاری و یار و یار  
 در آن زمان از یاری و یار و یار  
 در آن زمان از یاری و یار و یار  
 در آن زمان از یاری و یار و یار  
 در آن زمان از یاری و یار و یار



کرم تو کردی بین منم از دین بیدار کردی و از دنیا بیدار کردی  
 ای کرم تو کردی بین منم از دین بیدار کردی و از دنیا بیدار کردی  
 ای کرم تو کردی بین منم از دین بیدار کردی و از دنیا بیدار کردی  
 ای کرم تو کردی بین منم از دین بیدار کردی و از دنیا بیدار کردی

بیک تکه کتازی سپین کامیاب  
 منظر سپین یار صحب کبار  
 اینت مرتد و کافرین یثرو دل  
 در دود و دود و دود و دود  
 معزز زینت یار و صاحب گرام  
 بقرآن و هم سید المرسلین  
 هر وقت شک و دشنام سحر  
 هر وقت غم غمگاری کرم  
 لحظ منزه و دانه پا و نهر  
 و دهمی چشمه است اینو منجم  
 تمام اولیاء و این سیدان

بچنان گزشت بهت و د تری صحاب  
 بفضل الهی دران کار دار  
 سپین یارم فایز ز جنگ و جدل  
 پرک چرخ سید به پروردگار  
 خلیفه سپین خوش فتنیاب گری  
 الهی شهیدی اصحابین  
 محمود حنفی بر حمت نگر  
 بنور و شمشیر یاری کرم  
 بن کجی منظر کرم خوار تر  
 ز لعل جلال بنیومنت پیوم  
 قرآن و حدیث پیومنت کرم

کرم تو کردی بین منم از دین بیدار کردی و از دنیا بیدار کردی  
 ای کرم تو کردی بین منم از دین بیدار کردی و از دنیا بیدار کردی  
 ای کرم تو کردی بین منم از دین بیدار کردی و از دنیا بیدار کردی  
 ای کرم تو کردی بین منم از دین بیدار کردی و از دنیا بیدار کردی

ذکر از تدا و قبلة کنده و اهل حضروت و من و مقال نمودن  
 زیاده بن لبید و عکرمه و مهاجرین ابی امیه و یانها و طفر یافتن

در آخر سنین سید المرسلین  
 با این دستور دین پروری  
 دلاور سپیدان نهایت شید

بصحت چو وارد سبخت چنین  
 نزه صبا کرم بی حکومت گری  
 زیاده اک سبیل سو این ولید

دلاور و جنگان جنگی سو  
 بیکارگی دلاور و جنگی سو  
 خلیفه و شمشیر و جنگی سو  
 وین سبیل و جنگی سو  
 منقار و جنگی سو

کرم تو کردی بین منم از دین بیدار کردی و از دنیا بیدار کردی  
 ای کرم تو کردی بین منم از دین بیدار کردی و از دنیا بیدار کردی  
 ای کرم تو کردی بین منم از دین بیدار کردی و از دنیا بیدار کردی  
 ای کرم تو کردی بین منم از دین بیدار کردی و از دنیا بیدار کردی



ایمانی اس میں شریعت ہے  
ان اندر دیکھ کر کہہ نہ  
اس کا کوئی اثر ہی نہیں ہوگا  
پھر ان کے دل پر ہاتھ رکھو  
یہ ہیں جو خدا کی راہ میں  
چلنے والے ہیں



اگر که دختهاوت بین پان نهنگ  
 ز یادن ازان لعاش کن و ن  
 و ن ره که شک چاره لا چاره زان  
 نه بد شمش لوز خیره سپین  
 که آیا تو به و دشی در گمان  
 بین سر خد که یواز تیغ تیز  
 ات اندر کوهان چو سرج افسوس سخت  
 کورت چاهین گفتگو یی شهاب

تهنه تهنه چو دبه بهان از پلنگ  
 نه سپیدی زه بیت آسونه شاپ  
 نه بیت چهره می بستند در جلیخا  
 بدر یای غم کورت ایرو کاسیر  
 مره گیاه قیدین سین متنه اه  
 بین کره سفارش دین رسته  
 به کیتاه لوزانس لوه نه تیره بخ  
 در آخر تو کسب داند در حص

کون به از انصاف  
 کور و پادشاه و کور به مالک کون  
 به چو دوا و دمن چهره کون  
 که من کابل دمنه قوت  
 نه معنی چو دین کون نه قول

ست همت آسسته گمت بیدلج  
 بت اشعث کرک استند زدن  
 امیرس پیه یام نش کن نظر  
 پرن احمد بدیه پروردگار  
 نه بوزت سواشعث سین خسته  
 خلیف نش بت زاره یاراه کرن  
 سگ درتهندی بوچوس سگمان  
 پچوس مرچایین مردان دین

[illegible]



۸۱  
کدن حضرت علی رضی اللہ عنہ  
یا حضرت ابابکر صدیق  
بعد از وفات حضرت فاطمه  
روایت کمرانیت بهر اهل  
که آن را حسن و محمد را نامور  
کمران کو قول این رسول  
بیت کمران نهی می نمود  
یک کمرانیت اندر

و چیت چال تمسخر خلیفین محال  
 بعفو خط انم سرفراز گز  
 کرن در گذراز سرتاجان او  
 را که نه پند یار تیند سیر  
 مسلمان پند ز ابل صدیقین  
 کرن بندگی تم نثرن بے شمار  
 تهنون پای محکم در اسلام دین  
 مدیس اندر بیوٹ کر تهن قرار  
 چون خوشبیدار وی پرنور سو  
 قرابت صدیق تن سپره پور  
 لبن تنوت قوت ز دین سول  
 قحاف کئی کور پیشل حور  
 ام فروه تن اسم شهور سو  
 بعقد نکاح اشعث نیکام  
 ابو بکر صدیقنی یث عزیز  
 ز لطن ام فروه خوش سیر

سہاہ زان آن سو اند قتال  
 نہ مہر و وفا کو ت ممتاز کر  
 وحی آو فلیعفو ادا لیفصحا  
 کو مایو کی غمگینی ست زن تہر  
 رکا دین محکم تر ملک کفر و کین  
 سکر و میدم نام پروردگار  
 بگردن ہن طوق شرع متین  
 بدین نبی محکم و استوار  
 سوس منزگت حوصلہ پورا سو  
 تل لیل سید نش دور کفر ک قصور  
 بدامادی کرا دہ مخافن قبول  
 باعث پیرہ کرن بی قصور  
 حسن مکھس شیرہ ان نور آسو  
 پیرہ کرن از بس احتشام  
 از ان پس سین اشعث با تیر  
 نو لک سین نور نور البصر

[illegible]



کوت گفتار دانت که بر کوهن کرد با همین دو و گفت ای نهی برون  
نی صمدین تم دوم بار نی بهر حضرت عاتقه در این

و پان یزدیم فاطمه اذن عام  
 اژه ورنه فیرت گزهنن هوم روا  
 عرضداشت صدق کرمه فتول  
 نیر هرازمیرن شیرین زبان  
 رضا مندی حق چو بهتر گرن  
 تو نیستیم کرمه واقع قصور  
 ته بودت دیک فاطمه در جواب  
 اژه نه بخش مراے رفیق رسول  
 ز بخش دوشی شیر رضا مندی  
 ز فضل الخطای متن در کتاب  
 نمازن کبیر ترین از نفس  
 تن پاک نهندی بلبه رجا ز  
 نغمه موده حمید ز نیک خواه  
 شبانه سوختاب فرخنده فر  
 غلط گو چو در عدن رعدت  
 روایت کران بیهیله اهل تقا

زین فرحت و دلجوئی تمام  
 هله کردله زادن عاشق جو  
 ان دوبرو یار غار رسول  
 حکم و ادب لونه اندر بیان  
 پس پیش سارن چو آخر مر  
 نه بخشوم لدمه بد و حصور  
 مه بخشوی بخشی خدا بد و اب  
 دو طرفه رضا مندی آیه قبول  
 سرخرو فرحیاب خورندگی  
 ز دنیا بیه زوجیه بو تراب  
 بخوران جنت سین تمنفس  
 تهوک نه یرک یار غار نماز  
 نماز جنازس سین پیشوا  
 بیه کوهن گیه دفن در قبر  
 ننه بیٹ و ناه به برج شرف  
 گیه فاطمه میل به دار البقا

[illegible]

طلیفہ میں حضرت با عمار  
 کوشتن کا وہ نہ ری نشہ اک  
 کوشتن سے چون چرا  
 کوشتن بر سر اس دل خیاں  
 کوشتن کو آید وین ملال  
 کوشتن بانیہ ز کدی و  
 کوشتن کا خنہ الفت  
 کوشتن کوئی محبت  
 کوشتن د کوی محبت  
 کوشتن بانیہ ز کدی و  
 کوشتن کا خنہ الفت  
 کوشتن کوئی محبت  
 کوشتن د کوی محبت

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله











نظم در بیان بیعت  
بفرمان شاهزاده قزوین  
حاج بابا گاهرود  
بنام خدا که آید زان پیش  
اکبری فیض می شاد و فراتر  
بعین جلال و تملکوت کبریا  
نظم در یاد باد بخت کرم

پند و اندرز یک گویند انتظام  
 ز قرآن از وحی محمود است  
 جدا آیه آیه ترش بعضین  
 گویند خاصه باتانید تعال  
 بصیرت عادل حضرت عمر  
 زدن تیر بنیل شهادت تمام  
 که لکلفیانی بنقل الحبال  
 قرآن که هر کس دین هم لایق  
 ز تکلیف دشوار جمع القرآن  
 چو بگوید بکر از اعظم المسلمین  
 بشنن اندر چهارده نوس فزا  
 کثرت جمع قرآن هتک سرسیر  
 سزاوار چو کج حمت کردگار  
 چو در ست پایت مقنع جمیل اندر  
 یکو شانه تیر تهد چو رشت و جان  
 شبه یاس منیر و شیه گلک

۸۵  
ز دل دفع شرک و شکایت  
یمنی نه می آید و توحید  
می آید و دم تلخ ایمان  
یمنی نه می آید و توحید  
می آید و دم تلخ ایمان  
و کرم و قانع سال دوم از خلافت  
حضرت صدیق اعظم علیه السلام  
کاتب عراقی است و در وقت

بناگاهان مردان و فوج اسلام  
در بعضی بلاد  
بناگاهان مردان و فوج اسلام  
در بعضی بلاد  
بناگاهان مردان و فوج اسلام  
در بعضی بلاد



[illegible]

عین گفتار  
 علم و ادب  
 و تندرستی  
 و طهارت  
 و حیاض  
 و درجه

خطیقین یکدیگر را می شناسند  
بیا از شناسی

انان بزبان شکر ت بیان  
گفت یہ درہ آسہ پت منہ  
پو از قوم پاکیزہ شبانیا  
حکمران نکو رای ہوشیار آسہ  
بزور آوری سخت از شیر نہ  
مسلمان سین کون فرمان پذیر  
تم ایمان ان قوم ہست ہر سر  
نومہ دینم در ہمیش سول  
منس است گو خوش نصیب من  
خراپ پریشان بر ہم گشت  
بکوفہ رس منز یک سہ پہن  
بتیر تفنگ کردہ زیادہ طول  
مسلمان سخی راہ ایمان انک  
صدق یقین عرض مانن گزہ  
دلا دارو شیر زن عہد دار  
حکمران صبح شام بوقت کا

[illegible]



[illegible]

تہ بوزت سری جمع کفارگی  
مثنیٰ بردانگی گوئیار  
بلہ یار غارن سو پیغام بوز  
سواہن لب خالدا نامور  
چہ کٹر لکھان آسون ملک گیر  
ولیکن چہ بعضی لکھان دربر  
ونہ آسون دوت لصدقم جا  
خلیفن لکھوس خط کہ ای شیرنہ  
سوئی جبرہ و فارس کونہ تیز  
زان بعدئی عراق و عجم  
ژہ کردنہ درنگی یکا غلہ پرت  
طفر باب پست درنگی سوا  
تند بیر شخیر کرزک تمام  
پس انکہ خلیفین قلم و ل تلن  
سوئی مثنیٰ لکھون زود تر  
مہ خالدا ژہ سوزی بجاہ وشم

پئی جنگ آ ماده یکبارگی  
 کمر بسته منت شکریه شمار  
 مدد فوج شکریه نام سوز  
 نظریه یکریه شکریه دور  
 دوران و ز خالده شیرا میر  
 میاسل ندر خالده نامور  
 ز جنگ سلیم سولتین قنار  
 زه شکریه منت گزده اقصی شان  
 سرن کافرن که کمر بسته  
 منشی منت گزده بلا خوف و غم  
 حکمر کافرن هند بهرین زرت  
 سوئی آبله کزده جنگی سپاه  
 بعین خداوند و الانتقام  
 بکافور گو یا که عنبر ملوک  
 خبردار گزده بهرینه بے خبر  
 کمر بسته منت سیت حیل و خدم

چون می خواند و دعا کند هر چه خواهد  
در آن حضرت غلامی که در میان  
پس از آنکه بگویند مال دنیا را به بیست  
نه گوشت سیوهفتاد ساله بخورم  
علامه ازان گفته بودند که این  
بی صد سالگی نمی رسد و اگر کسی  
در آن دعا کند و هر روز



[illegible]

اَدُل جَزِيه ن مُسَكَم اندر عراق  
 ازان پس لکھانی چہ ایل خبر  
 سُرِی ایل حیرہ ثلث کی تمام  
 قلابیں اندر زای از خوف جان  
 بخالد ازان بعد سوزک خیر  
 سلاح گدڑ تہ نیر نہ از ہر جنگ  
 سو چہ بوز تہن خالد سیکنام  
 اکھاؤ تہ نیرہ می نیکہ دویر و  
 نہ بوز ت اکھاؤ نیرت فصیح  
 کمرن خالدیں ستیت گفتگو  
 اگرچہ کڈن تلخ گوئی کرک  
 سطحہ سندیغ افدا راہ سو  
 اتہیں کت بہن آسوز ہر بلال  
 ہنگہ منگ سو خالد خبر دار گو  
 یہن خالدن کمر پر کش کرک  
 تہ کہ شیطو سیت بہتت ز ہر

مقرر گو از خالذ نیک پاک  
بحیر و اولیله خالد مقتدر  
فلت کرد حشرت زهر خاں و غلام  
بلان لاور سری پهلوان  
چو بهتر کرد صلح با بھمدگر  
گرن کہستہ چایت کز تنگ تنگ  
سین خوش تہ سوزن تین کین ایم  
این کردہ با بھمدگر گفتگو  
سندناوشہور عبدلج  
مدر تیز شیرین زبان و بود  
تیو جان بین تازہ روی کرک  
بشت و زخمت گذارہ سوسو  
تہو تہو آنہی فرج مرزوال  
بعبد سچ کویت ہزار گو  
ہنسرت زہر سخت کوشش کرد  
تہ ون مرہ کلامہ کرت مختصر

کرمین بن سیدی ابراهیم  
زیر کفایت پیر و اسکیا  
سید خالده بن سیدی  
تجربہ گریه و غم  
نه از قوم حنبلکه  
جو اندیشه یارانه عبد  
مسلمانان یارانه عبد  
افغانستان یارانه عبد

[illegible]



[illegible]

بنمندان درویشان  
 خلیفان شاه بهت در آهیم زار  
 یون محمد به پروردگار  
 تیشی جانین یار جانی به  
 سوئی آیه پینوختلی سوار  
 سری ارداهی ساس بهت رن سپا  
 بر ارمیه اس خنجر گدار  
 زمین سسین گوشت از لزله  
 چه بهت بهت شکر زورور  
 چو شرم دلاور پهلوان آسو  
 قلمیم اس فولاد نیچه خوشیر  
 کمر بنه چاک دلاور جوان  
 بکف بهت تبر تیغ شمشیر تیز  
 نی بهت چرخ شیر تیر و تبر  
 تنوک بیت جهان سازند ریادگار  
 زلف آره در لرزه افلاک به

از جمله کلمات قدس که در این کتاب است



بناتق و ان فو تکوید و پیشمار  
جاند کن بهوم مرز کا نزار  
سلاح و کربینه مشق دیر  
دوشی طرہ دید جمع شکر گیه

۱  
 پنهان بیرونش به  
 هوایره از گرد و غبار  
 بیخست تیر و غوغا  
 نخیست کف و تیر  
 گمان چو کوه و آتش  
 نفاک صدایه از آن  
 گویند منتر از آن  
 دوان از آن  
 پنهان

تفاک صدق از آن است که  
گویند منتر از آن است که  
دوان آن است که  
نمودن آن است که  
زین و دین است که  
زین و دین است که  
زین و دین است که  
زین و دین است که  
زین و دین است که  
زین و دین است که



در آن شهر و محله بعد  
 سری اس کفر سرت گمت  
 ز اسلام این دو سرت گمت  
 بیه الو خالدهن لوبه  
 مظفرین بیت چو کیا  
 سری اس کفر سرت گمت

پہلوان سہا کر نہ بی پا و سر  
 دران فوج اژدہ دوان طم الزن  
 مسلمانوی شور کرے شمار  
 قیامت بپا زن گیکہ کافرین  
 تہتوی خون پیو کافرین ہند پھر  
 دران معرکہ قارن دیو سار  
 دھن تہ کہور فرین گیور اس  
 بیک ضرب شمشیر خالد مرت  
 لکھان پیر دانا دران کا زار  
 تمن پٹ یہ کینہ د از مال دوار  
 دیلہ دوم ات خواجہ حسن  
 سو بہرین تر سا کرتا داسو  
 وچیت حشت خفی مسلمان سین  
 فتحیاب خالد سین یامہ تمام  
 مہربان مہر پیو روگا  
 علاوہ ازان کوت سہا مال

91

سلام دین و دوزخ  
مسلمان بین بعضی  
دو کلمه قتل است  
دو کلمه دوزخ است  
دو کلمه دوزخ است  
دو کلمه دوزخ است  
دو کلمه دوزخ است  
دو کلمه دوزخ است

[illegible]



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين  
الطاهرين المعصومين أجمعين







کین از دهر دارا زدن کین از دهر دارا زدن  
 کین از دهر دارا زدن کین از دهر دارا زدن  
 کین از دهر دارا زدن کین از دهر دارا زدن  
 کین از دهر دارا زدن کین از دهر دارا زدن

شکر ناری لک شیرین زبان  
 هوای ده زده چو ک نام پاک شیر  
 تیره سال حال آن این  
 خیال سو و تومنت بی حرم  
 کدت بولکته ترا و منت ز بهار  
 و نه در او منت سونه سر نبر  
 امیرش کینه نهو هو بیان  
 سوئی اوم نه شام شام و سحر  
 غرض چو آنک تنگ ساری کفا  
 بوزان زده آسبی و چمیت خواب  
 زده و چمیت طها صطر البر اندر  
 بصدان و شوکت سوئی شام سوم  
 نه و چمیت نه چو زده خولبر اندر  
 بزرگ دلاور جنابین و نن  
 ز تو حید جان بخش جان آفرین  
 سوئی اوم از خواش کارزار

بیای قلم نیز تر کر زبان  
 بوان کونه چو ک ملت مشک عبیر  
 گمت آسه از بحر سرود وین  
 خلیف من الهام نصرت لزوم  
 دلی از صد گوهر تا بدار  
 و نان کین نش بینه ترش خبر  
 دو به که خبر بیل ت پیو دوان  
 چمه خواش تو بهی شه نامور  
 پی جنگ است شکری شمار  
 نه بوزت عقیقن و س در جواب  
 کین عرض بشک خولبر اندر  
 کرابی سکهر است قشون و هجوم  
 امیر بوس بر چوای نامور  
 پس آنکه خلیف صحن و نن  
 گدن صخر پر نک احکام دین  
 ازان لجد پونک ن سپدیو تیار

کین از دهر دارا زدن کین از دهر دارا زدن  
 کین از دهر دارا زدن کین از دهر دارا زدن  
 کین از دهر دارا زدن کین از دهر دارا زدن  
 کین از دهر دارا زدن کین از دهر دارا زدن

کین از دهر دارا زدن کین از دهر دارا زدن  
 کین از دهر دارا زدن کین از دهر دارا زدن  
 کین از دهر دارا زدن کین از دهر دارا زدن  
 کین از دهر دارا زدن کین از دهر دارا زدن







بی ادبانه بن شای قاضی اندر  
 نه شایسته یی بکرت نه سلام  
 ادب چو نه کینه نه چو بی ادب  
 کزوری هر کس بی ادب  
 نه شایسته یی بکرت نه سلام  
 ادب چو نه کینه نه چو بی ادب  
 کزوری هر کس بی ادب  
 نه شایسته یی بکرت نه سلام  
 ادب چو نه کینه نه چو بی ادب  
 کزوری هر کس بی ادب

نه بوزت شام در او با آن کوه  
 د بیست نه داره در هشتین  
 نظرت پیه ناکه سانی دوان  
 دین یا اکی چه کم میم د لیر  
 ز وحشت سرو پای تس لرزه راو  
 کنن یله ز هسلیل تس گو صدا  
 محمد رسول الله یا منت پرک  
 نه قطن د به آیه و ستهن بهتر  
 زن و مرد پیر و جوان تنگ گی  
 نه قطن زمین هم و خوف و خطر  
 یه د تو تس چهایس آسه رسول  
 مه ستهن گرتن دید چو تو بگفت گو  
 چو د تو که کرده ناهق تلن  
 چو جائز تو هی زن سولس جواب  
 نه بوزت سوشت هم گو تلخ گو  
 ولت و چو خلعت و این تاج زر

نکه پیو پرس نهین روبرو  
 نه قطن سو دوزت پراز کبر و کین  
 و چین اک جباهه د لا و روان  
 چکان و نه منتخانی چه مانند شیر  
 گنه گیشه من جوا غنی بنیا و  
 و نه لگ به غضب چو قهر خدا  
 بیک خلقه چون الف قامت کرک  
 ازان شور و شر گو که سید خطر  
 دیک دیوه که بوچه دوله تنگی  
 صحابن کنوی جلد سوزن خبر  
 تلن فتنه ناهق نه گو نافصول  
 اکها کبازه چو نه الوان روبرو  
 نه گو بیگانه کینه ستهن نهوزن  
 نه ناهق گرتن ملک عالم خراب  
 بهت اصحاب کینه آوتش روبرو  
 بختمت بهت بر تخت زر

نه بوزت شام در او با آن کوه  
 د بیست نه داره در هشتین  
 نظرت پیه ناکه سانی دوان  
 دین یا اکی چه کم میم د لیر  
 ز وحشت سرو پای تس لرزه راو  
 کنن یله ز هسلیل تس گو صدا  
 محمد رسول الله یا منت پرک  
 نه قطن د به آیه و ستهن بهتر  
 زن و مرد پیر و جوان تنگ گی  
 نه قطن زمین هم و خوف و خطر  
 یه د تو تس چهایس آسه رسول  
 مه ستهن گرتن دید چو تو بگفت گو  
 چو د تو که کرده ناهق تلن  
 چو جائز تو هی زن سولس جواب  
 نه بوزت سوشت هم گو تلخ گو  
 ولت و چو خلعت و این تاج زر

نه بوزت شام در او با آن کوه  
 د بیست نه داره در هشتین  
 نظرت پیه ناکه سانی دوان  
 دین یا اکی چه کم میم د لیر  
 ز وحشت سرو پای تس لرزه راو  
 کنن یله ز هسلیل تس گو صدا  
 محمد رسول الله یا منت پرک  
 نه قطن د به آیه و ستهن بهتر  
 زن و مرد پیر و جوان تنگ گی  
 نه قطن زمین هم و خوف و خطر  
 یه د تو تس چهایس آسه رسول  
 مه ستهن گرتن دید چو تو بگفت گو  
 چو د تو که کرده ناهق تلن  
 چو جائز تو هی زن سولس جواب  
 نه بوزت سوشت هم گو تلخ گو  
 ولت و چو خلعت و این تاج زر











۹۹

مکمل شد و در این مدت  
که بدو می پیوسته اند  
تا به این حد رسید که  
مکانه بین و جبر می باشد ماه  
تسلی می گردان و می جو  
در این مدت که می جو  
تحت نظر و نظارت می جو  
که با این بعد شکل دیگر

کرن از خوشنیت بها گفت گو  
ز بس هوشیاری کرن ت بیان  
بر قصر قیصر شهر ناه مجو  
لرن ساری دین دین دین پس  
اسه سیت طهرت زبان گفتگو  
بدعوت تهون اس نهین بکر بر  
شب و ز هنگام هر صبح و شام  
بلا خوف ال عین اخلاص نین  
دباه تهون اسه نت رو برو  
جرت لعل و گوهر ز پاتاکر  
ز صندوق کد پار چاه اک عجب  
لکبت صورتها تبت پین خوت  
یکه پرزه ناوت چهر کس صورتها  
هم از پیر و ان شکر سلین  
دیک گویند دم علیه السلام  
قدش الف و زهر فرخ و چمک

پسندیدین ای کبریا چه شکل و عذر کیست  
بمقام منت صوری کن نظر







[illegible]

پس ای که سپیدارنی زود تر  
سوخته بود تن خوش سمن یار  
سپیداری لکهنه ای شیر جنگ  
شب و روز با کافران کارزار  
مدد بیهوده سوزی آتش عظم بر زنده  
بلا شک خدا اثری ندو کار پوی  
صدیق بهم خالید نامور  
با دم صفی یا الهی عطا  
رژن عملی کن مژده ما و خم  
همیشه آتش می زده تا دم کشا  
بوی پتو لاکه میان دهم  
ایمان بستم می ز کرب بلا  
بخشتم بیه تنه دینی مدام

بصدیق سون لکھت جو خبر  
تہنوی فل فلان ہینو چو گل در بہار  
دزدگی نہ کاغذ کردہ در باب جنگ  
کرن گزہ درن پس بہرہ رو گار  
خبردار ہجوی کا فون در نہ  
ہنگام جنگ وری بار ہجوی  
ہشتا مہمزمین عاں و گزہ  
کر مہ علم خستہ مہاری خطا  
پئی نوح مہی معرفت چا و تم  
پئی آن خلیل الہی نیک زاد  
پران کلمہ حق مسلمان نہ تم  
نعبی کر مہ مہ ز غم مبتلا  
بان شاہ کوئین فخر الانام

دکتر توحید نمودن خالد از عراق بطرف شام بامر حضرت خلیفه  
و فتح شهر بصره و جنگ نمودن با کافران

چو آمنت دار با علم و خبر | ز صدیق اکبر شایسته نامور

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
النبی المبعوث فی احوسن الابدان



دین از راه سهره بود که کن سحر دزد  
 دین از راه سهره بود که کن سحر دزد  
 دین از راه سهره بود که کن سحر دزد  
 دین از راه سهره بود که کن سحر دزد

دین از راه سهره بود که کن سحر دزد  
 دین از راه سهره بود که کن سحر دزد  
 دین از راه سهره بود که کن سحر دزد  
 دین از راه سهره بود که کن سحر دزد

و تهنت آیه یکبار از خاص عام  
 غرض آنست که کن جنگ عاشا جهونه  
 یعنی صلح پانته ده نش رویرو  
 جنگ باج یکبار غیر از درنگ  
 مسلمان پس بود بر حکم دین  
 برک کلمه سار یوسلمان اسپین  
 پس آنکه و تهنت رای همت فوج خل  
 سین جمع لشکر شمار  
 بودی گیه خبر شهر و سوار اندر  
 گذان پی ملک جنادین هتین  
 اتی رود آ ماده بر کارزار  
 اتی رود آ ماده بر کارزار  
 بر قل یا متهن ات خبر دار گو  
 پانته ساس جمع لشکر گیه  
 دهن گو نثرنی در متهن در دمان  
 دهن گو نثره نی در متهن در دمان

کرت خالدرست بسته سلام  
 بخونری خلق خاشا جهونه  
 هتین پی تی کن کت پک کرن گفتگو  
 هتوک در بغل دست از خوف جنگ  
 کرک خالدرن آفرین آفرین  
 بتصدیق دل اهل ایمان پسین  
 با مداد در شکری عمر عاصم  
 با مداد خالدر شعی کارزار  
 پنهانی دست گو که بود زبر  
 مهربان زبرد دین دم دهن  
 بکنیک مددگار گفتار گو  
 هتین هتیر چینه کت چو سار شمار  
 بکونیک مددگار گفتار گو  
 سری شیر پنجه دلاور بیه  
 لتوسیت تنی یکان تهمنهان  
 لتوسیت تنی یکان تهمنهان

دین از راه سهره بود که کن سحر دزد  
 دین از راه سهره بود که کن سحر دزد  
 دین از راه سهره بود که کن سحر دزد  
 دین از راه سهره بود که کن سحر دزد

دین از راه سهره بود که کن سحر دزد  
 دین از راه سهره بود که کن سحر دزد  
 دین از راه سهره بود که کن سحر دزد  
 دین از راه سهره بود که کن سحر دزد



مذهب سوز و گداز  
 به نزد خلیفه رفیع  
 مذهب فاضل و ناز  
 فتحیابی و نصرت کارزار  
 تیر و کمان خلیفه چرخ  
 پیکان حمله از جانب  
 گداز فتح یا مذهب پیکار

دِیاں پی صحابن کرد ریزہ ریزہ  
 سَری شیر حق بر صفا کنار  
 کنوی حمله کرتین بنام خدای  
 دران اوی جنگ اداه و تاک  
 کرک مارہ کافر ز حد قیاس  
 دران حرہ گاہ خون بیری کرک  
 کڈت انکھ از تیر مغزان دمار  
 زرومی پکان آسود ریای خون  
 بیکمشت کشته سین سی ہزار  
 و چوک یلہ پکان خون ز شیر تیز  
 سوئی ایلیا بعضیو کر قرار  
 بہن تھ تھین پی براہ سہر  
 بہن ہیری لگ بحال تنباہ  
 غنیمت لبث عربی گی پلنگ  
 مسلمانوی نبوتہ سپد حلال  
 زده ماسرو پای مرجان مہرت

[illegible]



زمین را بر سر کوه گیتی نهادند  
 بیکشتی گیتی را بر سر کوه گیتی نهادند  
 ز کفاری یکبار زدن عرق نادر  
 آون سرحد اگر ز شمشیر برتر  
 زبیره پیران بجهنم دوزخ  
 بخت رخ و نفرت از شیر زدن  
 پیران خوش در دشت زدن  
 دران دوزخ پیران عرق نادر  
 دران دوزخ پیران عرق نادر

لکهاں به چهل مختصر  
 بسوی مشق از جنادین دوان  
 اندر آو در دیر با صد طرب  
 و نال ناوتت دیر خال تمام  
 رنج و خه تنه طبع لکهاں رگها  
 بیه طرفه بود عبیده دلیر  
 سپه دار و دوشوی ز صد ششم فر  
 کز آن فوجکوی ضابطه نظام  
 دشمن اندازیت دهن گیر و  
 بهت اسرار صیاب جاه و فر  
 تمام کنن گیه که کوانان  
 پخت پخته چو از دم فوج کثیر  
 مسلح چهره ساری پنهان تیغ تیز  
 بر ابر همه ده ساس بسته کمر  
 سری خلق شهرک چهره هم در شمار  
 بمیرا سفر دیر تر اوت بهتک

سون و لیدر اوسته کمر  
 پنهان فوج گو موج زن بکران  
 سها زن کران صید و با طلب  
 تیر و دگر تفت چند گاه بی قیام  
 دشمن اندازیت دهن گیر و  
 پنهان فوج ساری لاله چو بر  
 دو طرفه چهره و زت دشمن اندر  
 صبح شام از عیش و درخت تمام  
 بی قتل کافر کمی فیره رود  
 سلاح نال شیرت کلاه و دیر  
 زده رود عیبی بی ده نزن  
 کمر بسته چرتنه در دار و گیر  
 بخو نریزی آمنت ز ظلم و ستم  
 به جمله پخت بیت دشمن اندر  
 بدکار بتندی تنگس می تیا  
 بجاء و شمشیر خمر گاه و تنگ

۱۰۴

سرحد صید و با طلب  
 غنیمت عرق نادر  
 پنهان فوج ساری  
 دشمن اندازیت دهن گیر و  
 بهت اسرار صیاب جاه و فر  
 تمام کنن گیه که کوانان  
 پخت پخته چو از دم فوج کثیر  
 مسلح چهره ساری پنهان تیغ تیز  
 بر ابر همه ده ساس بسته کمر  
 سری خلق شهرک چهره هم در شمار  
 بمیرا سفر دیر تر اوت بهتک

در آن دشت عرق نادر  
 سرحد صید و با طلب  
 غنیمت عرق نادر  
 پنهان فوج ساری  
 دشمن اندازیت دهن گیر و  
 بهت اسرار صیاب جاه و فر  
 تمام کنن گیه که کوانان  
 پخت پخته چو از دم فوج کثیر  
 مسلح چهره ساری پنهان تیغ تیز  
 بر ابر همه ده ساس بسته کمر  
 سری خلق شهرک چهره هم در شمار  
 بمیرا سفر دیر تر اوت بهتک







[illegible]

چندین سال بحال از خان عالم  
پیدا کند خط و خط و خط و خط  
شاید روزی غلج کا صواب  
اکت کن این حال و شش و شش  
کتاب کن بکھیت سودا شیر  
خط و خط و خط و خط و خط  
خط و خط و خط و خط و خط

سُحَّاهُ کَم تَهْنَدُ فَوْج مَارَهْ کُزْ هِن  
وَنَسْ خَالِدِن تَامِ اِی کَم فِضْم  
خُدَا یَارِیْن سَهْ سَ کِیَا هِیُو دُر  
کُنُو یَسَّاسِی دَاسْ سَهْ قَهَاهْ کَرَه  
تِرَهی سِرْ گِیْن حِدَاوَنْدِ پَاک  
سَوَا کِی تُو هِیَه تُو شَه مَارَت کِیَاک  
سَوَا کِی تُو هِیَه شَه مَارَت کِیَاک  
اِنِی خَالِدِن وَنْ بَا صَحَابِ دِیْن  
پِرِیُو سَوْرَه اَنْفَالِ بَا عَجَزِ وَ زَار  
کَرِیُو یَا دُ ذِکْرِ خُدَاوَنْدِ پَاک  
سِرِیُو اَلْحِجْ کَرِیُو پَرِیُو رَوْ گَار  
اَزَانِ اَعْدِ هِتُو خَالِدِ نَسْکِیْن اَم  
مَنْکُوکِ سَوِی بَارِی تِرَه یَارِی وَنْ کَر  
یِیْ آنْکَه شَاهِنْشَه اَنْبِیَا  
اِسْیَه دُزْدِ کِیْنَه کِی مَهْ مَ و  
زَجْمِجْ مِهَا جَرِ هِم اَنْصَارِ دِیْن

تمن و مین نش و چاره گزین  
 ایسی زیاده شکرتی دومی چه کم  
 زین شکرتی مین کیند و در  
 بیگمشت مساوکت پاوک لره  
 گزیند و خوار و زور رسوا هلاک  
 کشتن زن هتک خون مارت هیک  
 کشتن زن هتک خون مارت هیک  
 فرو و دیان جهان آفرین  
 اینور و بسوئی خداوندگار  
 دده مشرکین هیه گزین هلاک  
 کرد کیا چه غلبه به فوج کفار  
 کمرن و حسی بهتو عجب انتظام  
 چه غم غم اسه عسکری آره کر  
 امان بخش زین لشکر دادخواه  
 بترجیح اکرام و اعزازها  
 سها هم اسد رشک مسلمان



کتاب الفوائد  
کتاب الفوائد

دلت کا فون کس،  
نہ نہ پلان وود پلان  
از گم کیہ کا فون سیر  
در شمشیر شعده وان  
دون بہر سے غولہ پلان  
پیش بہر سے غولہ پلان  
عربی طوفانی نیر بازی کرد

۱۰۷  
به تیرایان و دزدان و کانیان  
یکه خون لگ جانین و شمار  
چهارم سرخ یاران لگ جان  
دوشی طوفان کانیان  
بشی گیه کانیان کانیان  
بی کانیان کانیان کانیان  
گلستان کانیان کانیان  
کونیان کانیان کانیان  
کونیان کانیان کانیان  
کونیان کانیان کانیان

دین کج نه بودت گلن بکسر به  
 پند رهوس خالدين من ميه چخته خنبر  
 چه در عيش و عشرت مدنيک تمام  
 کران حکمراني بشام و چکا ه  
 کمرن فوج راهی پی کارزار  
 پنهان نه هی نش اشدان و فر  
 دیان گوجان آفرین مهربان  
 تم این لیدن نه زور آوران  
 خلافت لبست بو طه بر تخت ندر  
 خلیفه سین عمر این الخطاب  
 یو هی کت خلیفه گبه لیدیر  
 پس انکه متفق صدس کن دین  
 به قصه و نت نه صحابن اندر  
 اوده دوزه من نه لقیه حیات  
 خلوت گزینت گرچه ابر بهار  
 بی قتل گفتار بر کارزار

نمن خاک و سست پین پهر  
 صحابن مقابل بسیار و گهر  
 دشن قاصدن نام ای نیکنام  
 خلیفه چه خوشحال باشم جابه  
 تو بند و خیمه بیده و و هنرا  
 پگاه کال یا را از خم شیر نه  
 نه بوزت صحابه سپین شادمان  
 دوباره بیه پیر نه هو شیر نرن  
 عقیقش تپه کس سپین تاجور  
 دشن فیرهن قاصدن در جوا  
 سرن تھا و نو ابو عبیده امیر  
 نه بوزت سٹھا شاد خالدرین  
 ز دانش بلا شک کرت طہیز  
 بنگہ بوزہ ہن تم عقیقش وفات  
 ازان بعد تم خالدرن گریہ زار  
 کرن حکم نو حسین بن سپید تبار

[illegible]



مرآت گی گرت زین بهان بکت نیکو تحصیل گو مدد کلام بن هاشم کمان دین بخت نشین  
 دران از مرگگاه کافران بکت نیکو تحصیل گو مدد کلام بن هاشم کمان دین بخت نشین  
 علاوه از ان بکت نیکو تحصیل گو مدد کلام بن هاشم کمان دین بخت نشین  
 مرآت گی گرت زین بهان بکت نیکو تحصیل گو مدد کلام بن هاشم کمان دین بخت نشین

سکه مکه خدا اک بر پادری  
 گو آهت حدیث رسول خدا  
 مسلمانوی حمله یکبار کر  
 گرن تنگ چارت بمیدان جنگ  
 دچین ته کهور کرد و همت نشین پس  
 زره و لخته همت تیغ و تیرو سپر  
 متن کافران خون مارن همتک  
 زین خور بازوی مردوانگی  
 بتنگ آئی بلبه و می اندر ستیز  
 بیک جسمه از فضل پروردگار  
 زین خون آن کافران نرند  
 زمین عربگاه سین سرخرنگ  
 پیریت و تھان آه نته بشمار  
 گسل زن پکان آسودریا خون  
 پتو کشته کفار در کارزار  
 بجام شهادت ز صبح کرام

بخشند ران کار و داری  
 کالاسلام لعل و لایلی  
 بخونی بکفار پیگار کر  
 پلنگانه بیت پی بغوج همتک  
 نه کاخه زیرو بالانه کا و و فرس  
 گرن پل کلاه کلان دستبر  
 دو پر تیر موزون تارن همتک  
 متن کافران کر که و پیرانگی  
 تھوک پای یکبار اندر گریز  
 ز خال سپن کشته از حد کفار  
 شفق گون سین آسمان بلند  
 زین خون کفار رومی همتک  
 رنگ خون فنوار در کارزار  
 دل و مین زه اچین لجه و نا  
 برابری اک لجه عشرین هزار  
 سین مست ممتاز با همت شام

مرآت گی گرت زین بهان بکت نیکو تحصیل گو مدد کلام بن هاشم کمان دین بخت نشین  
 دران از مرگگاه کافران بکت نیکو تحصیل گو مدد کلام بن هاشم کمان دین بخت نشین  
 علاوه از ان بکت نیکو تحصیل گو مدد کلام بن هاشم کمان دین بخت نشین  
 مرآت گی گرت زین بهان بکت نیکو تحصیل گو مدد کلام بن هاشم کمان دین بخت نشین

مرآت گی گرت زین بهان بکت نیکو تحصیل گو مدد کلام بن هاشم کمان دین بخت نشین  
 دران از مرگگاه کافران بکت نیکو تحصیل گو مدد کلام بن هاشم کمان دین بخت نشین  
 علاوه از ان بکت نیکو تحصیل گو مدد کلام بن هاشم کمان دین بخت نشین  
 مرآت گی گرت زین بهان بکت نیکو تحصیل گو مدد کلام بن هاشم کمان دین بخت نشین

مرآت گی گرت زین بهان بکت نیکو تحصیل گو مدد کلام بن هاشم کمان دین بخت نشین  
 دران از مرگگاه کافران بکت نیکو تحصیل گو مدد کلام بن هاشم کمان دین بخت نشین  
 علاوه از ان بکت نیکو تحصیل گو مدد کلام بن هاشم کمان دین بخت نشین  
 مرآت گی گرت زین بهان بکت نیکو تحصیل گو مدد کلام بن هاشم کمان دین بخت نشین







دست بختی کردن آن کلاه را در  
 یافتن او که بختی بوی مبارک  
 حضرت محمد و آن کلاه را در  
 کلاهانی بود و علی بن ابی طالب  
 پهلوی و در کلاه گنجینه معنوی  
 کلید پیکر آن کلاه  
 ۱۱۰

ازان و سو مالک سپن خنجر چال  
 چونه کاغه خطا خالدر پستاندر  
 تیرت کرسوتم خون ناحق کرن  
 تیرت کرسوتم خون ناحق کرن  
 علاوه ازان کنه تیرت پوخیال  
 تیرت قله زان برابره گره  
 تیرت صاحبش خداوندگار  
 تیرت ناوه کاغه اک اگر بدونه  
 بغضت تیرت خداوند پاک  
 خدا یا بخالد و ابن الخطا ب  
 هم از پیران کرم پیر جوان  
 پیر لاکه ایمان مگر غم خطا  
 کنوی هوم مگر فرزندی کرس  
 پی علم دامت بره غریب  
 بختن عمر ناصدست سال  
 حکیمان کورای مگر یا رسو

منگن تیرت کرس پوخیال  
 زلفانیت یا نبوغ و گره  
 بلا غرض تیرت مقابل کرن  
 بلا غرض تیرت مطابق کرن  
 بگردن تیرت مگر نبوغ ناحق و بال  
 تیرت کرفوق بوزن بیکه گره  
 رضا مند بوقت شکل بکار  
 سو پیران کفار مرتد مگر  
 کرس خوار اند دین لایسته خاک  
 بختن مگر توفیق راه صواب  
 ز طاعون و قحط و باد و مان  
 گره بی کلاه مگر بختن خطا  
 بوقت غم غم غم غم غم غم  
 بیکه پیران مگر کلاه تیرت  
 مگر تیرت سوزاه کینه تیرت  
 قدیمانه پیران و غم غم غم

دست بختی کردن آن کلاه را در  
 یافتن او که بختی بوی مبارک  
 حضرت محمد و آن کلاه را در  
 کلاهانی بود و علی بن ابی طالب  
 پهلوی و در کلاه گنجینه معنوی  
 کلید پیکر آن کلاه  
 ۱۱۰



در بیان موی پاک سوزن فنی کس که  
 در بیان موی پاک سوزن فنی کس که  
 در بیان موی پاک سوزن فنی کس که  
 در بیان موی پاک سوزن فنی کس که

بمره یله در او خیر الی  
 پی موی آن شاه خیر الانام  
 مسیقت کرم ساری پیشتر  
 تعظیم نهادم من اندر کلاه  
 از آن دلو بهر جا فتحا کس  
 کلاه دت یله اس در حربه گاه  
 اوی منظرانی کرم به شمار  
 ته بوزن صحابه سین شادان  
 محمد الدین کشور کشمیر  
 مشرف به این کشور دکنای  
 کره نالیت موی پاکس فدای  
 فرمان چو بن آریا بود برین  
 کره ناز که نه چو بلبل بگل  
 چو سیرمه کس جای دیدن اندر  
 دلو حقیقوتن زما المعین  
 چو پروانه تن شمع سی گت مار

کرت خلق یکبارگی موی سر  
 یمن سید خلق بنده ای ز دنام  
 یمن پیوستن گوس کت موی سر  
 سری موی پاک شهر ابیا  
 کن سنگی آن کت آب گوس  
 بلا شکست در اس طغزو قتاح  
 گره همه نه اول کلاه نه بهار  
 دوده پر نه گت شاه شهان  
 زموی محمد چه عبت نظیر  
 موی شریف رسول خدای  
 پن بیان دل جان شمع خدا  
 کرم جای در سینه بر سر ران  
 بران موی کیسوی ختم الرسل  
 بهوس هجوم بران مبدع زیاده  
 چهلنت که بدرگاه بالاشین  
 آچو ناز خون کر جگر یاره یار

در بیان موی پاک سوزن فنی کس که  
 در بیان موی پاک سوزن فنی کس که  
 در بیان موی پاک سوزن فنی کس که  
 در بیان موی پاک سوزن فنی کس که

در بیان موی پاک سوزن فنی کس که  
 در بیان موی پاک سوزن فنی کس که  
 در بیان موی پاک سوزن فنی کس که  
 در بیان موی پاک سوزن فنی کس که

در بیان موی پاک سوزن فنی کس که  
 در بیان موی پاک سوزن فنی کس که  
 در بیان موی پاک سوزن فنی کس که  
 در بیان موی پاک سوزن فنی کس که



[illegible]



ویند حکم که از این شهر بیاورد  
 ویند حکم که از این شهر بیاورد  
 ویند حکم که از این شهر بیاورد  
 ویند حکم که از این شهر بیاورد

دران حرمگاه شهریار عجم  
 تری پیش خبر شهر سراندر ریه  
 شکست فرج رو من بیکار کوی  
 چه شادی کز ان بانی دین تمام  
 نظریاب گیسو کافران  
 سین حسته شهر عجم کس  
 خلل سپید اعلیٰ علم زبوی کیه  
 شهر باشوی سمنه تخت ندر  
 پس نگه ام ای سوی عراق  
 دیک راه سارن سلمان کن  
 مشتی عرس حکمران رود  
 فرمان او جبرته کوفه هم  
 ازین پیش سوی آسوند عراق  
 اتی ناگهانی سپید بقرار  
 مشتی آن یله کوزیته شهر  
 تهنون کس تخت خصا دی

مرت گو کس اعلیٰ پشت خم  
 چو نر آب شبنم چو طوفان  
 فسادک تفتک هتته نار گو  
 مشتی نه اصحاب هر خاص عام  
 خطر لینه کانه گو خدا مهربان  
 دین آس کس سپردن تاجور  
 گرم حکم هنر سرد دژ و ط کیه  
 اکھا تهنو کت تاج شاهی سر  
 بکو کت زرت چته روی عراق  
 متقال نه آس هی من نش درن  
 بدین پوران کرته یکسان بود  
 مسخر سپن و چته جاده و ششم  
 حکمران عادل بلا جفت طاق  
 ابا کب صدیق و عالی تبار  
 بطیبه کزن هتونه عزم سفر  
 پی حکمرانی بماند شیر

منه که درین جلال  
 بهشت که درین جلال  
 بهشت که درین جلال  
 بهشت که درین جلال

بیار کس بوی مشتی  
 بقادوق نامت و مشتی  
 بقادوق نامت و مشتی  
 بقادوق نامت و مشتی

اندر این شهر بیاورد  
 اندر این شهر بیاورد  
 اندر این شهر بیاورد  
 اندر این شهر بیاورد



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

بقول گرامرین کہ دستِ داگر  
سبب کی بہت درکتی ہے  
دوہم کہ دولتِ دولتِ بجز  
دریائے سرماسی علی گڑ  
کون سل ایہ صدف

117

از آن و سپید و برون  
دین پاک بیدار  
گره خفته گره گری  
از نایب گمان شمع  
پیرن نعل و از هر جواب  
بعضی کفر

از آن و بعضی از آن  
از آن یاد بعضی از آن  
از صدیق اکبر و دادگر  
مسکینان و مستحقان  
را از آن و در مسکینان

مثنیٰ سپین شهریار عراق  
 نیخه پاٹھ میں نیتہ شهریار سو  
 نیخه پاٹھ فاروقی برقرار  
 وصیت غنیقہ کجام تمام  
 الہی لصدیق وفاروق ہم  
 ہم از شر شیطان و مسلمان  
 کرم پاپ داری مر از مکر زن  
 بوکر در حیدر اراہ و کرم کرس  
 مر میں ہجوم کوی خاموشی رہبر  
 ہمیشہ سو تھا و ن بھجت لایم

مقرر همیشه بلا جفت و طاق  
بدین محمد خدایه در آسود  
نهون پرت اکھا گونہ معزول کار  
ان آستہ سحر آستہ خیر عام  
کرم یادری می بفضل کرم  
پنہ گونہ پنہم بزبان کلمہ ان  
یا صحابہ بن فخر شاه زمن  
قطع دل غمزدور کھن چین کرس  
سویا سبب بطا ماتسز حمک  
عمرز سیمہ بخشن خیر الانام

ذکر وفات حضرت ابابکر صدیق <sup>رضی اللہ عنہ</sup> و خلیفہ شدن حضرت عمر فاروق <sup>رضی اللہ عنہ</sup> و عتیق <sup>رضی اللہ عنہ</sup> در روضہ پاک حضرت شدن

دو لب و هرنه انگ کل ز باغ  
نیر زله زلنه بجه فولی بره گبه  
مش کمره نیر فلش اس مارن بتن  
ز بر غم سین پشت خم چون کما

انان یاد  
ز صدیق اکبر داد  
سکنتش سر پیده گشتا جهان  
دلالت و در مشعل این بر زبان  
شفا کمال نفع است ببار  
ز صفت بدن عاقل و خرد  
چو آن اسوه و شکر و شکر سوزان  
طبیعتش کمالی بی پایان  
که بسیار کمال و کمال  
در کمال و کمال و کمال



در این عالم که در شرف و غایت است  
 و در این عالم که در شرف و غایت است  
 و در این عالم که در شرف و غایت است  
 و در این عالم که در شرف و غایت است

و نویسنده آن که نه حکیمانه زیر  
 ملاحظه کردن گاه و بیگاه الو  
 تبه بودت نمود و نه که فیرت جو  
 بیه اک حکیمین خبر می هر م  
 و نوهم بیه بعد گفت و شنود  
 به فرما و تمم بر ابر تبه آم  
 دو به نه خونه دو به نه زیاده بهیار  
 تبهین را و اکیموس یک حل  
 نه دنیای غدار و نایا بدار  
 سو پیغام بودت پس شادمان  
 نبرد را و گویا که از ففص  
 نته از صد و یکده انه دراو  
 چه بعضی وایت کران دریر  
 از ان وجه تا سال گو بقرار  
 تقول که زهر مارن اثر  
 سوس ماره سند زهر بود بیکمان

سو پس آید در تجربه با خبر  
 و جهت نهضت که شیر و شیرین بود  
 به خوم شیرین کت بهن صطراب  
 و جهت نهضت در اوج شیرین و نرم  
 که انی فعال کما قد اید  
 بهوتت بخت گومت دیو نه بودم  
 زین رو و ضعف و ضعف از گو  
 خبریت سوا از قادر لم برل  
 بر حلت نبر برای یار غار  
 بجان شربت گو سو جان جهان  
 و دودت تهره نه بهر کجا نور  
 دست پیو بدای غرقان سباز  
 یهودا که نش زهر گو کار گر  
 رضاوت تبهین پیو بدار اقرار  
 کس گو ز دنیا سو که تهن سفر  
 گو چه تهره ت سو پس نا توان

در این عالم که در شرف و غایت است  
 و در این عالم که در شرف و غایت است  
 و در این عالم که در شرف و غایت است  
 و در این عالم که در شرف و غایت است

در این عالم که در شرف و غایت است  
 و در این عالم که در شرف و غایت است  
 و در این عالم که در شرف و غایت است  
 و در این عالم که در شرف و غایت است

در این عالم که در شرف و غایت است  
 و در این عالم که در شرف و غایت است  
 و در این عالم که در شرف و غایت است  
 و در این عالم که در شرف و غایت است



په جوړو ته د پادشاهي  
نوم و نه کړېده د هر دو  
بیه زنی به یی په هر حال  
د همدغه د هر کی قتل و عام  
در احکام دین د دور  
حفاظت کرک از شر دشمنان  
بیمن ریت تهون در امان  
بروان عهد نامه هر قل و عام

۱۱۶

باقر الکی هر که بنام  
 عشقین عمر که طلب  
 دوباره و شش رطوبت  
 سبب بود که طبعین  
 وین شش که در این  
 زلفان که در  
 زلفان که در

تبرکات و احادیث  
مختصر از خط ابن حجر  
از امیر اعیان

سر کن گندت در اوخت سفر  
 فراق جمال رسول عرب  
 بهلال نبوت ته در حبیب پیو  
 تان پیوین تا جان شیرین لب  
 غنیمت یله سخت گو بیقرار  
 تنم تنین سخت تر شور کر  
 کن از خلافت یو هی گفت گو  
 وکت سخت یا هی خلیفه عمر  
 چو پیر کینت مایه آخر مر  
 مه نیرن چو پیرن بدار الفرار  
 بخش می خلافت بحضرت عمر  
 سر یو زانو سپید کن سن شمار  
 لیشب خیز مرمان رحمانی  
 بمضمون قانون شرع و نه  
 ون سوی عثمان یار و فا  
 انت کیانده شیرین کلاس اند

ز کمر اهلی قلندر کوه خیمه کجی احببی عار  
 زه چو منته طافت اکو زینبار  
 خلافت اندر بار یکس است  
 زه چو ی اختیار گشت  
 پرتی اسو طافت خلافت گشت  
 سیح و دود مع زار عداوت



خلیفن دوس لو ز تن ک عمر  
خلافت نیرای کان حلیم حیا  
پس انکه معتقب صحابه وان  
مصدرا کران نمدی یار کوا  
تہ لوزت عقیقین بر لبوس و دتر  
بخشتمی ژدی صحت شبنی خدا  
بر کنش اس من فر کر کن جامه پاک  
و چین بد خلیفه سٹا به بفرار  
مہ از وار دنیا چو جلالت کن  
پس یل یاده زیبا بزر جهان  
کر دن پٹا یا بلبلر شاه قرار  
بیا طن از افلاک خندہ جایاک  
عقیقن نیوی نتھ اندرز کا  
دوان نر نین بلبلر پیش بدر  
و دن حضرت عاقل بشمار  
کڈن دہ یہ دن ات شور بچم  
و ش تم صبر تہ لوتاه مود  
ہوان از قفس چوم شرجانوار  
پیش شاکر اک دسہ بربخاک  
سوس یسنہ لغت چہ تیر شگنی  
سول کر یس کفن آسو کیاہ  
زد نیاترہ تہ جائدہ لو س کفن  
سوس ار مہ ارہ شریف نیوک  
سودوہ از چو مہ و بہر لیت

۱۱۵  
تہ مرضی چھنہ بد خلافت اندر  
تہ لوزت شاکر شاه عادل خموش  
بہن پیوننت گوشیرین بانا  
یہ کنھ لوس صرف کن خرچ عام  
بوداری تہ کوتاہ تہ دن مختصر  
بگر یارہ چتن گزبان چویم کن  
مرن گو سو گو یا سبت بربخاک  
خلیفن دس چھنہ دنیا منال  
پکاه راز تامت چو خرمن  
یہ دنیا چو ژو شای زیبا چو  
ڈلیا زاہ ژلیا گل چیت ازہا  
و فان از قفس میاز لم جانور  
بعایش کمن قاصدہ اک دوان  
الو بکر از درد بھوش آسو  
ہن چھنہ قیلہ گہ بفرار  
اتی آو لو بکر بوش اندر  
صبر کر مہ گراہ و نالہ ز حد  
مرن تیر اکس کیندہ زوی چو  
کے کا خندہ غیر از خداوند پاک  
از نیگو نہ کر تہ سٹا گھت گ  
تن ناز نینس مخم خواہ خواہ  
از ان لعدن باز پرش کن  
خطا علی کسی کر تہ تصدیق نیوک  
کرت نقل گو خرد دنیا و دین

چھنہ رت بیکانہ ستر دی سوا  
کرت بویٹھ از حد جوش و خروش  
خلیفن لوزت محرم کار کوس  
تہ مہا بوا تہ آسو نیران تمام  
یہ اک مہی صاحب قتل رای  
تہ آسو کتہ سارن ہا س تھکن  
کران ہ ڈا حسرتا بے شمار  
چو پیر کیندہ مرنوی تہ ہنود خیال  
تہرہ جایہ گز تہن مہا گہان  
چو کلشن چو کلشن کیبا چو  
نطا ہر منگہ دن سہ بربخاک  
یہ بربخاک طوبی بہ بر  
و تہت غایتہ یہ لوزت خبر  
گمت بربکر کن سہ بھوش آسو  
و ش از سٹا بابہ بیمار چوم  
ز چشمان بھو کن لست نظر  
مہ سکرات چوم چو سانی بفرار  
سوس لیں اکس مرن سرنوی چو  
بہر کس شرت چہ بربخاک چنی  
صدیقہ تم نو دتہت و برو  
و ش تہ مہ لیکو سو فخر ز من  
سوس پرش لیں حد کو شش کن  
و ش حضرت عاقل جواب  
زد دنیا بجان شس جان آفرین



ز هفته ز ندر واری بار غار  
 دفن شد بدایه ده نیر خاک  
 مایه میبد محکم همه از نفس زده  
 ملاقات کرد با رسالت یاب  
 و چنان گشتش از عفرانی گشت  
 صحیح با طه کل کریمه و لول تلت  
 شبانگه سوختاب نور هدا  
 و لا و سلوان تهر شانی  
 بناوت تراو کس چون لعل نایاب  
 بنای عمر افضل فاضلین  
 سوخته امون ثانی اشین لغار  
 سپین ثانی اشین گزینشین  
 نوکده می دو بهر دالت نام  
 سو صدق بیکینه و سینه صفا  
 کرت لعل انداده آب خاک  
 سپین از شراب لقا کامیاب  
 از ان ترست پاک چون فتاب  
 میدان محشر و ان تر رایه  
 سرباک تم از گریبان خاک  
 کین سربل جمن در سپین  
 هر حال کن یار عالی جناب  
 وصیت کرت بیکت شیر  
 چو بلبل سهر جوم بدل زده  
 ایبه قناده نه باید ز کس نمین عام

سو ده سو میه و سینه عزتکسار  
 و ش حضرت علقن در جواب  
 زلم نیر تهن و حکمی جالور  
 اتی نس بجامه مبارک نظر  
 کم و زیاده از پیش و پس مل  
 یکا به زه جامه و لزو بتن  
 دهن گو قدم سوئی قرب خدا  
 چو پیش تویه گریه ناز کسب  
 چو خورشید پناه یزد گاه سحاب  
 کشت لاله از حشره گاه قبول  
 دین نیر غدار ناپایدار  
 کسان در ایل علم و هنر  
 سیمت گزین و نیر دوی فتاب  
 نمی را در حلت کن مگر قبول  
 بدگاه فرخنده و ندیا ک  
 پگاه بیه و پیبر از فراز  
 چت از معرفت ندگی نهند شراب  
 اکی مطلق طبع عزن کن  
 نیر انتخه کله تهن کهن بر برق  
 ابو بکر صدیق اینه استدا  
 نبی جنت سن رکن هر کاب  
 مرت زین گزده ابو صدق و صفا  
 بکرنک دوزخ گزشت و پرو  
 و دفن گزده کن نیت دارن زمین

سپین محبوبان ز نیر دان پاک  
 سپید از جام ابل کامیاب  
 مبه فی رات جوم ماره و چمن  
 پیه بکس نلال شربت به بر  
 و لونه کله ت جانه نو چلت  
 غسل نیت نیر ترا و زین  
 می را شین عید رحمانی  
 کفن ماره و لولش چو در غدا  
 جنازه اتی بیت کس عا دن  
 دفن کریمش نشت پناه سوال  
 تهن با طه در تربت شاه دین  
 انان کیت لای و اثر اندر  
 نمی و بهر سحر لمت بلا ختم  
 چو کرمش میه گو محمد رسول  
 بر لبه عمر شریف جناب  
 بروز قیامت که سرفراز  
 ابو بکر صدیق همراه همه  
 خلعت لخته لوزک علوزن کن  
 بسایه شش نیم زه یکجا سمن  
 بخت بان جمع جمع هدا  
 لکها بیه صدیق والا کهر  
 جنازه تهن بر در مصطفی  
 در لوضه پاک خیر الانام  
 پس نشت گاه شرب سلسین



کله یدگر نه در آن شمع  
زدینا بدگاه ایند دنگال  
سوتالوت یامنت صحابه پیر  
نته پینه گره لورچه و زله  
پس پشت سردار هر دو جهان  
زنی تم پیران لایونک سبغ  
پچه غافل ز ذکر خدا زن بی  
کهنه شیشه سینه هو پیری دیم  
نه خنانه هو میو چو شاپ  
نق من من تن بکشف و شهود  
کرت هو پیر و وفته برلامکان  
پیر در هو فنا و بقا جزو کل  
هو ی آویت ز او در کل شی  
اتنه دارنن هو هو هو ی یوان  
هو وی یام نیرت یه از بدن  
هو وی پر زغم حق تعالی و چوم  
هیمو غافل و پانه هو ز انن  
چو گلبرگ از باغ هو که هرک  
ونی شیشه ای صابرا گوش که  
هو ک دم به پیش نهادن بیت  
فوله دن خدا نهادنی چون گلاب  
برج محمد و دود سلام  
هم از واجه لطف برتن تمام  
هو که و فاروق و آل نبول

و فن گاه چو اوده مین نزار بقیع  
 نکت لاکه نابوت آن نیکبای  
 نهوک بد در شاه خیر لشیر  
 صحا بودان وضعه نازنین  
 نهوک ز زمین گنج عرفان  
 زده اند فرات لایمونیان  
 کالانعام بل هم اضل گی بی  
 بهوئی میس گیسو کزاه سره  
 چه تنی زان سوز عشق یاب  
 سرو پارک دین میس بهو سپین  
 کرت طی ایوان بختن دکان  
 میو کھیدو بوک میوه نم مودنه  
 فنا گزده فنا بنتم بهو فزده می  
 بهو دین دیت بودنا بود چو  
 پنهان بهو کورن گاهی کدن  
 بهو بهو خون رگ استخوان اند  
 بیس به به بهو کیه آتن  
 دوهی زنی فولی آرسه لوبها  
 نبر نهونه تراوکت خاشاک  
 کرک بوته بد یار و نفیس  
 بهو کوزنی فیرون می لای  
 بصدیق کبریا صاحب دین  
 زحق باد بهروم درود سلام  
 گنہکاری می فضل و کرم

کرت یله ابو بکر گوشت سال  
بدفازه روضه رهنمای  
سوکمه موکمه سودوانه قل کله  
بهشتی نهوک نیت بخلد برین  
زه زانک میگی زخاصان حق  
بل حیاء ید نازه چهی مغز سر  
مرنه جرنه سالک مرانی و هم  
چو کلبرگ صدقه نه کم دپیره  
نهوت کن نهوم چیه بوزان سرود  
که وکیا پیر پیو بو هو بو پین  
هو منزه هو هو فلاتی چیه کل  
نبر نیرت از باغ هو دود نه  
هو می چیه هو می مرید و ان  
فنا سپید ساری هو هو چو  
بست می هو می یز بالا و چوم  
هو می میرنه بن نبرنه اندر  
سره هو کرک یله ده کر مرک  
کرک بر شلخ هو هو قرار  
نفس در سن نه ها و ان کرت  
زلبینه هو وک جانور از نفس  
الهی رسان از من نانما م  
سلام تحیات جان کفرین  
خدا یا پسر محمد رسول  
و تم تاج ایلا یتیم بر رحم



زادین خاتم و در من و امان  
 زبده متنی پامبال و بال  
 خصوصاً مبین پور نور ابر  
 ز دانش جهان را در طاق پیر  
 عمر زینت شمس بسم و عمل  
 گمت چویم سویرت بهندستان  
 ون رحیزان سو از هر لای و جای  
 بشاه رسل ملک لامکان  
 ده توفیق نس سوی علم و عمل  
 بیایان پس قصه یار غار  
 گمت سیرنی آسهاختنه حال  
 دوه کاخه نه کاخه حرفاسیم  
 بهوس چویم مبین بعد و گد  
 در اوصاف و قشایع نبوی  
 چچام مبد محکم ز پور و گار  
 خلافت عمر آنه شیرین زیبا  
 به ست چیم نیم وقت مشکل کار  
 نه مرشد

نیم کلمه خوان می به نزع روان  
 آنقدر طوفان کریم بشاه رسل  
 گموی چویم سرع صحت جگر  
 ده تریا و دیار اس بدام  
 نریل حفاظت یون از خلل  
 مسافریت چویم غریبی اندر  
 بیهین هر وقت مشکل بکار  
 بعد الغنی یا و دیار اس  
 مه تفاوت پیران بنا و نکل  
 حلا و لیم می تلاوت اکمل  
 ات اندر مرون سوز کیم خیال  
 بدگاه حضرت خداوندگار  
 کره گهر نری بوصف عشر  
 علم استاده بنام عشر  
 فوله ون تهم دل جو گل دریا  
 در بیات کشمیر از پا و سر  
 روشی یا به کیت صحب کار  
 خشتیم مبدل اندر کتاب

گمت گریه چویم پیر به پیر  
 چویم ملک ملک هر جز و کل  
 بیاسین مشهور آفاق چویم  
 نهوسن چرخ گردان بهمت غلام  
 به تحصیل علم حدیث و قرآن  
 کرسیم و چشم رحمت نظر  
 ز طاعون قحط و دیار اس مان  
 بهنگام مشکل بدگار اس  
 بحمد الله از دست این نابکار  
 نرم مغزن اندر سیرت اکمل  
 اوی کن کرم مختصر غیر طول  
 ایم سوی دوزین دنیا بکار  
 ز آرم صدیق فلع و نکل  
 بهمت کره بسته کره نکل  
 به تعظیم از هر قیاس و گمان  
 آنه جمع ساری خلافت عمر  
 الهی بصدیق و بر الخطاب  
 تمام شد

هر علم و فن کی کتابین ملنه کاپته

غلام محمد نور محمد ماجران کاتب

بهاراج رنیر گنجبازان

(خان)

مالیه باز از شیر اکدل شیرینگر شیر



